

ناهمگونی‌های ناهمگرای مهاجرت ایرانی و محدودیت‌های معنایی و نظری دیاسپورا: مورد ایرانی‌های مقیم فرانسه

طاهره خزائی *

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۱ تاریخ بازنگری: ۹۹/۰۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۱۸

چکیده

واژه دیاسپورا با وجود کاربرد گسترده برای معرفی جمعیت مهاجر دارای ابهام‌های معنایی و نظری است. بر اساس فرضیه پژوهش، واژه دیاسپورا بازنماینده مهاجرت ایرانی و «ناهمگونی ناهمگرای» آن نیست. هدف این پژوهش آن است تا با به گفت‌وگو گذاردن رویکردهای نظری دیاسپورا و ویژگی‌های کلی مهاجرت ایرانی، با یافته‌های میدانی به‌دست‌آمده در مصاحبه با ۴۰ جوان ایرانی مهاجر در فرانسه، مفهومی متناسب با ویژگی‌های مهاجرت ایرانی بیابد. مطالعه انجام‌شده بر روی مهاجرت ایرانی نشان‌دهنده ناهمگونی مهاجرت ایرانی در دلایل، علت‌ها، فهم از تجربه ترک وطن و همچنین، نداشتن گرایش به ایجاد اجتماع همبسته در کشورهای میزبان است؛ به طوری که ایرانی‌های بیرون از ایران را به‌سوی تشکیل گروه‌های کوچک و پراکنده و زندگی در جزیره‌هایی منزوی از هم سوق می‌دهد. «مجمع‌الجزایر قومیتی» عبارت پیشنهادی این پژوهش به‌عنوان جایگزین واژه دیاسپورا است که هم نشان‌دهنده ناهمگونی و واگرایی مهاجرت ایرانی در کلیت آن است و هم بازنماینده «ایرانی بودن» به‌عنوان تنها رشته پیونددهنده میان جزیره‌های پراکنده و منزوی ایرانیان از یکدیگر.

واژگان کلیدی: مهاجرت، مجمع‌الجزایر قومیتی، دیاسپورا، ایران، فرانسه.

طرح مسأله

کاربرد واژه «دیاسپورا»^۱ برای توصیف جمعیت مهاجر در سال‌های ۱۹۹۰ به اوج خود رسید. به‌کارگیری واژه دیاسپورا به ترجمه یونانی کتاب مقدس توسط برخی دانشمندان یهودی بازمی‌گردد که اشاره به پراکندگی قوم یهود به اراده خداوند و به سبب گناه‌کاری‌شان دارد و از این‌رو، هم‌معنا گرفتن آن با واژه عبری «galut» یا «golah» به معنای «تبعید»^۲ یا «اسارت»^۳ درست نیست (Dufoix, 2003. Baumann, 2000). مطالعه سیر تاریخی به‌کارگیری دیاسپورا نشان می‌دهد این واژه از واژه‌ای برای اشاره به یک رخداد تاریخی و یا توصیف یک جمعیت یا قومیت خاص (یهودی‌ها) یا گروه مذهبی خاص (کاتولیک‌ها یا پروتستان‌ها) با پشت سرگذاردن سه مرحله «سکولاریزاسیون»^۴، «پیش‌پافتاده سازی»^۵ و «رسمی‌سازی»^۶، به واژه‌ای پرکاربرد در علوم اجتماعی تبدیل شده است (Dufoix, 2004). به‌طور کلی، دیاسپورا، بیان‌کننده رابطه میان یک جمعیت و سرزمین مادری‌شان است که از آن دور افتاده‌اند و بدون توجه به تمایزهای موجود میان گروه‌ها، برای توصیف همه جمعیت‌های «بدون سرزمین»^۷ یا «فراملیتی»^۸ (افرادی با اصالتی متفاوت از سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند) به‌کارگرفته می‌شود (Vertovec, 1997). هرچند دیاسپورا واژه پرکاربردی در حوزه علوم اجتماعی و مهاجرت است، اما از نظر دلالت‌های معنایی و نظری، همچنان واژه‌ای چالش‌برانگیز است و بحث‌هایی چون نوع مهاجرت (اختیاری/ اجباری)، هویت (حفظ هویت پیشینی یا ساخت هویت جدید) رابطه با سرزمین مادری و سرزمین میزبان (اجتماع مهاجران خواهان پیوستگی با سرزمین مادری یا عدم پیوند و گسست با کشور میزبان) در رابطه با آن مطرح است (Dufoix, 2009).

در تاریخ ایران شاهد پنج موج مهاجرت تا پیش از استقرار جمهوری اسلامی ایران (Falahi & Neuvve-Eglise, 2007 & Adelhah, 2003) و سه موج پس‌از آن هستیم (Falahi & Monavarian, 2008). پیچیدگی‌های مهاجرت و وجود معیارها و شاخص‌های گوناگون و مختلف برای تعریف آن، دسترسی به آمار دقیق را کاری دشوار کرده است و این‌درحالی

1. Diaspora
2. Exile
3. Captivity
4. Secularization
5. Trivialization
6. Formalization
7. Deterritorialised
8. Transnational

است که مهاجرت ایرانی، از جمله به دلیل سیاسی شدگی‌اش، پیچیدگی مضاعفی یافته که دسترسی به آمار قابل استناد را مشکل‌تر کرده است. با وجود این، شواهد آشکارا نشان‌دهنده افزایش گرایش به مهاجرت در سال‌های اخیر، به‌ویژه در میان جوانان به علت کمبود زیرساخت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، پرسش اصلی پژوهش آن است که با توجه به تجربه‌های مهاجرتی ایرانی‌ها در بیرون از ایران آیا می‌توان از دیاسپورای ایرانی نام برد؟ و آیا دیاسپورا می‌تواند ویژگی‌های مهاجرت ایرانی را به‌درستی بازنمایی کند؟

پیشینه تحقیق

مهاجرت ایرانی به‌عنوان یک حوزه پژوهشی، در مقایسه با دیگر مهاجرت‌های انجام گرفته، به‌ویژه از منطقه خاورمیانه به اروپا، شاید یکی از حوزه‌های پژوهشی کم‌مطالعه باشد. نحیف بودن این حوزه پژوهشی، از یک‌سو به مهاجرت ایرانی به‌عنوان مهاجرتی کم‌مسأله و مهاجرانی با گرایش زیاد به ادغام^۱ در جامعه‌های میزبان نسبت داده می‌شود و از سوی دیگر، به محافظه‌کاری دولت‌های میزبان با هدف جلوگیری از ایجاد تنش در روابط خود با جمهوری اسلامی ایران (Vahabi, 2012). هرچند که این ادعاها نیاز به اثبات داشته و می‌تواند موضوع پژوهش‌های مستقل باشد؛ اما در مقایسه با دیگر مهاجرت‌ها، مهاجرت ایرانی یک حوزه پژوهشی فربه به لحاظ تراکم پژوهش‌های صورت گرفته و متنوع به لحاظ موضوعات و چشم‌اندازها نیست. شاید نداشتن تاریخ مستعمره‌ای و در نتیجه، نداشتن زبان، فرهنگ و تاریخ مشترک با کشورهای اروپایی و نیز، کم‌تعداد بودن این جمعیت را از دلایل این نحیف بودن برشمرد که البته همان‌طور که گفته شد، خود موضوع پژوهشی مستقل می‌تواند باشد.

تمرکز این پژوهش برای مرور پیشینه تجربی تحقیق با موضوع مهاجرت ایرانی، پرداختن به دیاسپورای ایرانی و موردبخت قرار دادن آن است. به‌طور کلی، مرور پژوهش‌های داخلی و خارجی انجام گرفته با موضوع مهاجرت ایرانی نشان می‌دهد که با وجود چالش‌های معنایی و نظری، واژه دیاسپورا، همچنان برای توصیف جمعیت‌های پراکنده مهاجران ایرانی به‌کاربرده می‌شود. پژوهش‌های انجام گرفته را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد؛ نخست، پژوهش‌هایی که واژه دیاسپورا را بدون توجه به ابهام‌های آن برای توصیف

Dehghani& Bahrami, 2017. Hauraix, 2016.) مهاجرت ایرانی به کار گرفته‌اند (Koochakzadeh, 2015. Tenty& Houston, 2013. Alinejad, 2011. Bozorgmehr &Douglas, 2011. Malek, 2011. Sullivan, 2010. Karim, 2009. McAuliffe, 2007. Neuve-Eglise, 2007. Adelhah, 2003 and 2004. Digard, 2001. Nassehi-Behnam, 2000). دسته دوم، تحقیق‌هایی هستند که به بحث در مورد ابهام‌های معنایی و نظری دیاسپورا پرداخته‌اند؛ اما در نهایت با هم‌معنا گرفتن دیاسپورا با «تبعید»^۱ و «به‌حاشیه رفتن»^۲ و «پناهندگی»^۳ و نیز، سرزمین مادری به‌مثابه امری «از دست‌داده‌شده»^۴ مهاجرت یارانی را به‌مثابه دیاسپورا معرفی کرده‌اند (Mohabbat-kar, 2011 Elahi & Karim, 2016). گروه سوم پژوهش‌هایی هستند که با تمایز قائل شدن میان تبعید و دیاسپورا، با تأکید بر اینکه همه مهاجران ایرانی تبعیدی نیستند و اینکه برای نمونه در امریکا توانسته‌اند اجتماع، رسانه و شبکه قومیتی خود را داشته‌باشند؛ دیاسپورا را به‌عنوان یک اصطلاح عمومی برای توصیف همه مهاجران و از جمله ایرانی‌های مهاجر مورد استفاده قرار داده‌اند (Naficy, 1999 and 2001. Malek, 2016). دسته چهارم پژوهش‌هایی هستند اگرچه بر ناهمگونی و تنوع درونی مهاجران ایرانی بر اساس مؤلفه‌های دین، جنسیت، طبقه، نسل و دلایل و علت‌های مهاجرت تأکید دارند؛ اما واژه دیاسپورا را به‌مثابه مفهومی «سیال» تعریف می‌کنند و از عبارت دیاسپورای «قطعه‌قطعه‌شده»^۵ (Werbner, 2011) برای توصیف دیاسپورا استفاده کرده‌اند (Malek, 2016. McAuliffe, 2011 Kelly, 2018. Khosravi, 2016 and 2008). اما در دسته پنجم، تنها با ارجاع به تعداد جمعیت ایرانی‌های مهاجر در بیرون از ایران و حتی با اشاره به آمارهای تأیید نشده، مهاجرت ایرانی را یک دیاسپورا دانسته‌اند (Vahabi, 2012)؛ بنابراین، می‌توان گفت که دیاسپورا، با وجود ابهام‌های معنایی و نظری، همچنان به‌عنوان واژه‌ای رایج برای توصیف مهاجرت ایرانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

-
1. Exile
 2. Marginalization
 3. Refugee
 4. Lost
 5. Segmented

مرور نظری

در بررسی دلالت‌های نظری متفاوت، تعریف دیاسپورا در سه دسته «تعریف باز»، «طبقه‌بندی‌شده»^۱ و «متقابل»^۲ صورت می‌گیرد (Armstrong, 1976). در تعریف باز از دیاسپورا مؤلفه «حفظ پیوند و رابطه با سرزمین مادری» و «داشتن رابطه عاطفی و مادی محکم و تنگاتنگ با سرزمین زادگاه» (Sheffer, 1986) مورد تأکید است. این تعریف از دیاسپورا به دلیل گستردگی و دربر گرفتن جمعیت‌های بسیار متفاوت از مهاجران - کارگران، اقلیت‌های قومیتی و نژادی و مذهبی، پناهندگان و تبعیدشدگان - و بدون در نظر گرفتن نوع و علت مهاجرت آن‌ها سودمند به نظر نمی‌رسد (Dufoix, 2003a and 2003b). در تعریف طبقه‌بندی‌شده، یا تأکید بر معیارها همچون «میزان جمعیت مهاجر» در بیرون از سرزمین مادری (Lacoste, 1986) است و یا بر مؤلفه‌هایی چون «نگهداشت یک حافظه جمعی از سرزمین مادری، پذیرفته نشدن جمعیت مهاجر از سوی جامعه میزبان، حفظ تصویر آرمانی از وطن به مثابه هدف و انگیزه‌ای برای بازگشت و نیز، اعتقاد گروهی به تعهد برای مرمت و امنیت سرزمین مادری» (Safran, 1991) تأکید می‌شود. همچنین، نزد برخی نظریه‌پردازان «نگهداشت طولانی‌مدت آگاهی قومیتی و احساس همدلی و همبستگی با هم قوم‌های خود در دیگر کشورها» (Cohen, 1997) به‌عنوان مؤلفه‌های تعریف یک دیاسپورا در نظر گرفته می‌شود.

تعریف متقابل از دیاسپورا، در سال‌های 1980 اهمیت یافته و متأثر از اندیشه پست‌مدرن و نقد مدرنیته، به‌ویژه در کارهای میشل فوکو و رویکردهای مطالعات فرهنگی در مورد خرده فرهنگ‌ها^۳، زیردست‌ها^۴ یا جمعیت‌های پسااستعماری^۵ (کارگران، اقلیت‌ها، مهاجران) است. بیشترین تأکید در این تعریف از دیاسپورا، بر «نقطه آغاز مهاجرت، نگهداشت هویت نخستین و یکسان با وجود پراکندگی جمعیت» و همچنین، در پیش گرفتن یک بازاندیشی پست‌مدرنیستی به نفع هویتی پارادوکسال و هیبریدی است (Dufoix, 2004). این رویکردها، همچنین، از اندیشه استورات هال، در مورد شکل‌های

-
1. Categorical
 2. Oxymoronic
 3. Subcultures
 4. Subaltern
 5. Postcolonial

قدیمی هویت، امپریالیسم، هژمونی و نیز، لزوم ناهمگونی و گوناگونی در برساخت هویت به واسطه تفاوت^۱ متأثر هستند (Hall, 1990).

در دلالت‌های نظری، همچنین، می‌توان به سه فهم از دیاسپورا، یعنی دیاسپورا به‌عنوان «شکل اجتماعی»^۲، «گونه‌ای از آگاهی»^۳ و «شیوه تولید فرهنگی»^۴ اشاره کرد (Vertovec, 1997). در دیاسپورا به‌مثابه شکل اجتماعی، دیاسپورا دارای بار معنایی منفی-جابجایی به‌اجبار، قربانی‌شدن، از خودبیگانگی و از دست دادن- است. در تعریف دیاسپورا به‌مثابه آگاهی، بیشترین تأکید بر تکثر تجربه، وضعیت ذهنی مهاجر و معنای هویت و همچنین، بر ایجاد یک «اجتماع فراملی» است و دیاسپورا به‌عنوان ترکیبی از بازنمایی‌هایی تعریف می‌شود که یک «بهیم پیوستگی خیالی»^۵ از مجموعه تکه‌های هویتی انعطاف‌پذیر را ایجاد می‌کند (Hall, 1990). این درحالی است که در فهم دیاسپورا به‌مثابه شیوه‌ای از تولید فرهنگی، تأکید بر بحث‌هایی همچون «جهانی‌سازی»^۶ و جریان جهانی ابره‌های فرهنگی، تصاویر و معانی، کریستالیزه‌شدن، تأثیر و نفوذ متقابل، شکل‌گیری اعتراض‌ها و چانه‌زنی‌ها و نیز، تغییرات پیوسته و پیاپی‌ای است که دربرگیرنده تولید و بازتولید پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی فراملی و سیالیت اشکال هویت‌های برساخته شده است (Vertovec, 1997).

مرور نظریه‌های مورد اشاره در بالا نشان می‌دهد که هرچند تلاش شده تا وجه جدیدی بر دلالت‌های نظری و مفهومی دیاسپورا اضافه شود، اما دیاسپورا همچنان به معنای اجتماع ملی، قومیتی یا مذهبی دور از سرزمین مادری و پراکنده در چندین سرزمین بیگانه و حتی به معنای یک «گروه فرهنگی غیربومی ساکن در یک کشور بیگانه» فهمیده می‌شود (Dufoix, 2004)؛ این درحالی است که پویایی‌های تجربه مهاجرت و گوناگونی‌های آن، در این تعریف ایستا و گل‌وگشاد از دیاسپورا پنهان می‌شود (Dufoix, 2009)؛ اما در فهمی متفاوت از جمعیت مهاجر پراکنده بیرون از سرزمین مادری، دوفوا (2003) مؤلفه «شیوه ساخت تجربه گروهی افراد در بیرون از سرزمین مادری» را مورد تأیید قرار می‌دهد و بر این

-
1. Otherness
 2. Social form
 3. Type of consciousness
 4. Mode of cultural production
 5. Imaginary coherence
 6. Globalization

اساس، چهار گونه از تجربه مهاجرت، یعنی «مرکز - پیرامونی»^۱، «محصور شده»^۲، «آنتاگونیک»^۳ و «آتوپیک»^۴ را شناسایی کرده و شکل ترکیبی آن‌ها را جزیره‌ای^۵ (گونه محصورشده)، شبه جزیره‌ای^۶ (گونه مرکز-پیرامونی) و مجمع‌الجزایری^۷ (گونه آنتاگونیک و آتوپیک) صورتبندی می‌کند. رویکرد دوفوا به دیاسپورا و تاکید او بر تکثر و گوناگونی تجربه مهاجرت و تاکید بر آن به‌عنوان مؤلفه توصیف جمعیت‌های پراکنده مهاجر بیرون از سرزمین مادری، در واقع، راهی نوآورانه و تازه پیش‌روی پژوهش‌های این حوزه می‌گشاید که امکان فرا رفتن از انحصار مفهومی دیاسپورا و مفهوم‌پردازی‌های جدید و برخاسته از میدان پژوهش را فراهم می‌کند.

چارچوب مفهومی

بنا بر مرور رویکردهای نظری به دیاسپورا، به‌نظر می‌رسد که این واژه هم به دلیل دلالت‌های تاریخی و معنایی خاص آن و هم به دلیل به‌کارگیری گسترده و غیرمتمایزکننده آن برای توصیف گونه‌های بسیار متفاوت از مهاجرت، دچار فرسایش معنایی و نظری شده و با در افتادن به ایستایی مفهومی، به مانعی بر سر راه فهم پویایی‌های تجربه مهاجرت در دنیای کنونی تبدیل شده است. درواقع، هرچند در رویکردهای نظری گوناگون مؤلفه‌های متفاوتی برای توصیف دیاسپورا در نظر گرفته شده است، اما در نهایت، از آنجایی که همه این تعریف‌ها و مؤلفه‌های گوناگون به یک مفهوم خاص و انحصاری یعنی دیاسپورا منتهی می‌شود؛ پژوهشگر را به‌سوی یکسان‌سازی و یکدست‌سازی در توصیف و فهم مهاجرت و جمعیت مهاجر سوق می‌دهد که مانع از فهم تجربه مهاجرت در گوناگونی و تکثر آن می‌شود. ایستایی و ناکارایی معنایی و نظری واژه دیاسپورا، به‌ویژه، برای توصیف مهاجرت ایرانی به‌عنوان مهاجرتی متمایز از دیگر مهاجرت‌ها بیش از بیش خود را نشان می‌دهد.

با فرض اینکه واژه دیاسپورا نمی‌تواند واژه مناسبی برای نشان دادن پیچیدگی‌های مهاجرت ایرانی و تکثر و گوناگونی‌های آن باشد؛ در این پژوهش تلاش خواهد شد تا از به‌گفت‌وگو گذاردن رویکردهای نظری موجود به دیاسپورا با ویژگی‌های مهاجرت ایرانی در

-
1. Centro-peripheral mode
 2. Landlocked mode
 3. Antagonism
 4. Atopic
 5. The island
 6. The peninsula
 7. The Archipelago

کلیت آن، بر اساس آمارها و اسناد موجود و همچنین با یافته‌های یک پژوهش میدانی و تجربی با موضوعیت فهم تجربه مهاجران ایرانی، مفهوم جدیدی جایگزین واژه دیاسپورا شود که بازنمایاننده ویژگی‌های مهاجرت ایرانی در تکرر و گوناگونی آن باشد؛ بنابراین، فرضیه^۱ این پژوهش آن است که واژه دیاسپورا با توجه به دلالت‌های معناشناختی و نظری آن، واژه مناسبی برای توصیف جمعیت پراکنده ایرانی‌ها در بیرون از ایران نیست. به گفته دیگر، جمعیت مهاجران ایرانی در بیرون از ایران، به دلیل «ناهمگونی ناهمگرا»^۲ در علل و دلایل مهاجرت، فهم و تفسیر تجربه ترک وطن، نداشتن اجتماع همبسته و یکپارچه و بازنمایاننده گوناگونی‌ها و تکرر مهاجرت ایرانی، نمی‌تواند به‌مثابه دیاسپورا معرفی شود.

روش تحقیق

این پژوهش در پارادایم تفسیری و به روش کیفی «پژوهش تفهمی»^۳ (Kaufmann, 2016) و تحلیل مروری اسناد انجام می‌شود. در تحلیل مروری اسناد، مهاجرت ایرانی و ویژگی‌های آن به‌واسطه آمارها و اسناد موجود مورد مطالعه قرار گرفته و نیز، در رویکردی مقایسه‌ای و تطبیقی با دیگر مهاجرت‌های انجام شده از منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک به اروپا، به‌ویژه به فرانسه، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در روش پژوهش تفهمی، تمرکز پژوهش بر فهم تجربه ایرانی‌های مهاجر و تفسیری است که آن‌ها از مهاجرت خود و مهاجرت ایرانی و تصویر کلی آن در قالب روابط میان ایرانی‌های مهاجر دارند. با این هدف، مصاحبه‌های عمیق نیم‌ساختاریافته‌ای با ۴۰ نفر از جوانان ایرانی ۲۶-۴۱ سال (۲۴ زن و ۱۶ مرد در دو

۱. ساخت فرضیه در اجتماع دانشگاهی ایران معمولاً برای پژوهش‌های کمی تعریف می‌شود؛ درحالی‌که ساخت فرضیه در پژوهش‌های کیفی با هدفی متفاوت از پژوهش کمی برای پیشبرد پژوهش کیفی لازم و ضروری است. در پژوهش تفهمی یا روش تحقیق کیفی به‌طور کلی، فرمول‌بندی درست فرضیه در کنار پرسش‌های پژوهش برای ساخت پایه مفهومی پژوهش و نیز در مرحله مفهوم‌پردازی دارای اهمیت است. فرضیه پیش از شروع کار میدانی با استفاده از یک یا چند مفهوم برگرفته از یک نظریه یا نظریه‌های منسجم ساخته می‌شود که به‌مثابه پایه‌هایی برای ساخت نظریه جدید خواهد بود. فرضیه به‌عنوان ابزار روشی در نظر گرفته می‌شود که می‌بایست در رفت و آمد محقق میان میدان و یافته‌های پژوهشی و نظریه‌های موجود به‌تدریج تکمیل می‌شود؛ بنابراین، هدف از ساخت فرضیه به مانند مدل پژوهش کلاسیک، مورد آزمون قرار دادن آن به‌وسیله پروتکل‌های سخت آزمایشی با هدف تضمین اعتبار پژوهش نیست، بلکه فرضیه‌ها خود موضوع مشاهده میدان هستند و به بساخت ابژه پژوهش کمک می‌کنند. برای مطالعه بیشتر خواننده شود:

Howard S. Becker, *les ficelles du métier: comment conduire sa recherche en sciences sociales*, La Decouvert, 2002, Paris (page 197) and Kaufmann Jean-Claude (2016), *L'entretien compréhensif*, Armand colin, paris (Page 34-36).

2. Divergent Heterogeneity

3. Comprehensive Interview

شهر پاریس و بوردو) در سال 2015 انجام شده است که بین ۱۵-۱ سال تجربه‌ی زندگی در فرانسه را داشته‌اند.^۱ نکته مهم در گزینش افراد مورد گفت‌وگو آن است که این جوانان در جامعه پساانقلابی ایرانی متولد و جامعه‌پذیر شده‌اند. بر اساس برخی پژوهش‌ها این نسل را می‌توان «نسل ایکس» نامید که نسلی هستند که در دوره بحران‌های گوناگون به دنیا آمده و زندگی کرده‌اند (McCrimdell & Wolfinger, 2011).

برای فهم تجربه مهاجرت نزد افراد مورد گفت‌وگو، تأکید بر شناسایی علت‌ها یا دلایل^۲ مهاجرت، فهم و تفسیر مهاجر از ترک وطن، میزان ارتباط با دیگر ایرانی‌ها در جامعه میزبان و همچنین، قصد بازگشت به ایران برای زندگی در آینده نزدیک بوده است. به‌طور کلی، در مورد دلیل یا علت مهاجرت، در میان افراد مورد گفت‌وگو ۴ مرد به علت محکومیت‌های کیفری به دنبال ناآرامی‌های سیاسی سال ۱۳۸۸ و ۲ زن به‌خاطر همراهی با شوهرانشان که مورد تعقیب قضایی قرار داشتند، به فرانسه مهاجرت کرده‌اند. بقیه افراد مهاجرت خود را به دلایل گوناگون شخصی و به‌ویژه، ادامه تحصیل نسبت دادند. در مورد قصد بازگشت و زندگی در ایران، ۱۰ نفر از افراد اعلام کردند که قصد بازگشت به ایران را ندارند، ۶ نفر تصمیم حتمی برای بازگشت به ایران پس از پایان تحصیلاتشان را داشتند و بقیه افراد یا هنوز تصمیم نگرفته بودند یا اینکه تصمیم بازگشت خود را منوط به شرایط اشتغال در ایران دانستند.

یافته‌های تحقیق

با قرار دادن فرضیه اصلی پژوهش، یعنی متناسب نبودن واژه دیاسپورا برای توصیف و معرفی مهاجرت ایرانی و نیز، ناهمگونی‌های ناهمگرای مهاجرت ایرانی به‌عنوان ویژگی متمایزکننده آن از دیگر مهاجرت‌ها به‌عنوان موضوع و دریچه مشاهده میدان پژوهش در ادامه تحقیق به بررسی خاص بودگی‌های مهاجرت ایرانی پرداخته می‌شود. ناهمگونی ناهمگرا در مهاجرت ایرانی، به‌واسطه بررسی مؤلفه‌هایی چون تعلق طبقاتی به طبقه

۱. داده‌های این پژوهش برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده مقاله است که به زبان فرانسه نوشته شده و در نوامبر سال 2018 در دانشگاه بوردو دفاع شده است. عنوان اصلی پایان‌نامه عبارت است از:

De l'immigration familiale à l'immigration composée: La compétence de genre des migrants iraniens en France.

۲. در اینجا می‌بایست میان دلیل به عنوان امری ذهنی و درونی و علت به عنوان امری عینی و بیرونی در تصمیم‌گیری فرد برای مهاجرت تمایز قائل شد.

متوسط، دلایل متفاوت و به‌ویژه فردگرایانه برای مهاجرت، فهم ناهمسان و متکثر از تجربه ترک وطن و همچنین، فقدان تشکیل یک اجتماع همبسته و بازنمایاننده تکثر و گوناگونی مهاجرت ایرانی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۱- مهاجرت ایرانی یک مهاجرت طبقه متوسطی

از ویژگی‌های متمایزکننده مهاجرت ایرانی، وابستگی آن به طبقه متوسط است. هرچند تحلیل‌های انجام گرفته در سال‌های اخیر، نشان‌دهنده قرارگیری طبقه متوسط ایرانی در بحران و کوچک شدن آن به علت بحران اقتصادی است و به حاشیه رفتن آن و حذف طبقه متوسط مدرن، روشنفکر و تکنوکرات دولتی را به دلایل سیاسی مورد تأیید قرار می‌دهد؛ اما شواهد نشان‌دهنده ادامه زیست طبقه متوسط ایرانی با وجود همه بحران‌ها است. در این پژوهش، وابستگی مهاجرت ایرانی به طبقه متوسط جامعه ایرانی به‌وسیله بررسی سه مؤلفه سطح تحصیلات و طبقه اقتصادی خانواده پیش از مهاجرت و نیز سطح شغلی فرد در جامعه میزبان با استفاده از یافته‌های میدانی و اطلاعات آماری در دسترس مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از نظر سطح تحصیلات، از میان ۴۰ نفر مورد گفت‌وگو، تنها یک نفر در هنگام خروج از ایران دارای مدرک فوق‌دیپلم و بقیه دارای کارشناسی و کارشناسی ارشد بودند. در مورد اشتغال آن‌ها در کشور فرانسه، ۱۳ نفر دانشجوی (۸ زن و ۵ مرد) دو زن دانشجوی پست دکتری) و ۱۴ نفر (۸ زن و ۶ مرد) شاغل بودند و ۱۵ نفر هم‌زمان با گذران دوران دانشجویی شغل‌های نیمه‌وقت و پاره‌وقت داشتند (۸ زن و ۷ مرد). در میان دانشجویان با شغل پاره‌وقت یا نیمه‌وقت، ۳ زن در مدرسه و موسسه زبان انگلیسی و ۲ نفر (یک زن و یک مرد) در دانشگاه تدریس می‌کردند. یک مرد کارآفرین و یک مرد روزنامه‌نگار و یک مرد دارای موسسه حقوقی (در ایران) بودند؛ و همچنین، یک زن در باجه روزنامه‌فروشی کار می‌کرد. در میان افراد شاغل در فرانسه، ۲ زن روزنامه‌نگار (خبرگزاری‌های فارسی‌زبان بیرون از ایران)، یک زن مترجم، یک مرد دارای موسسه فرهنگی و توریستی و یک مرد دارای موسسه بازرگانی، ۳ نفر مهندس (یک زن در شرکت دارویی، یک زن در شرکت نقشه‌کشی و یک مرد در شرکت اتومبیل‌سازی)، یک زن وکیل شرکت سینمایی، یک زن آرایشگر

حرفه‌ای، یک مرد مدرس دانشگاه و یک مرد در بخش طراحی و ساخت فضاهای درونی خانه مشغول به کار بودند.

نویسنده این پژوهش آگاه است که کیفی بودن پژوهش، مانع از تعمیم نتایج و تحلیل‌ها به همه مهاجران ایرانی، حتی در فرانسه، از جمله در مورد میزان تحصیلات و سطح شغلی جوانان ایرانی مهاجر می‌شود؛ اما آمارهای جهانی و همچنین، آمارهای تأیید نشده کشوری نیز، تأییدکننده سطح بالای تحصیلات جوانان ایرانی به هنگام مهاجرت است. در پژوهش‌های انجام گرفته، بر اساس آمارهای جهانی (Mohamadi Alamouti, 2005)، ایران با ۱۶٪، دومین کشور در منطقه آسیا و اقیانوسیه از نظر مهاجرت نیروی متخصص به کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) است. همچنین، ایران در سال 2013 در شاخص «ظرفیت جذب استعدادهای درخشان»^۱ رتبه ۱۱۶ و از نظر شاخص «ظرفیت حفظ استعدادهای درخشان»^۲ رتبه ۱۱۰ را در میان ۱۲۲ کشور داشته است (World Economic Forum, 2013). بر اساس گزارش‌ها، در سال 2009، ایران در میان ۹۱ کشور در حال توسعه، جایگاه نخست را در مهاجرت نخبگان داشته است، به طوری که هرسال بین ۱۸۰،۰۰۰ تا ۲۰۰،۰۰۰ نفر با تحصیلات بالای دانشگاهی ایران را ترک می‌کنند.^۳ از همین رو، از مهاجرت ایرانی به عنوان «فرار مغزها»^۴ یا مهاجرت نخبگان یاد می‌شود.

در مؤلفه اشتغال و تخصص نیروی مهاجر و همچنین به علت نزدیکی جغرافیایی و فرهنگی، مهاجرت ایرانی را می‌توان با مهاجرت ترک مقایسه کرد. بر اساس آمارهای بین‌المللی، بیشترین نیروی کار بین‌المللی را کارگران مهاجر تشکیل می‌دهند^۵ و ترک‌ها یکی از نخستین کشورهای صادرکننده نیروی کار هستند که شهروندان خود را به مهاجرت و انجام سرمایه‌گذاری‌های تولیدکننده در کشورهای میزبان تشویق می‌کنند (Rigoni, 2005)؛ تا جایی که از مهاجرت ترک‌ها به اروپا و از جمله فرانسه که از سال‌های 1957-1961 آغاز گردیده است، با نام مهاجرت «توده‌وار»^۶ (De Tapia, 2006) و «مهاجرت

1. Capacity to Attract Talent

2. Capacity to Retain Talent

3. <http://www.magiran.com/npview.asp?ID=3178511>

4. Brain Drain

5. <http://gmdac.iom.int/global-migration-trends-factsheet>

6. Massivité démographique (demographic massiveness)

شبکه‌ای»^۱ (Gokalp, 1986) یاد می‌شود. در رابطه با مهاجرت ترک‌ها این نکته دارای اهمیت است که این مهاجرت بیشتر به صورت جمعی و خانوادگی و کمتر به شکل فردی انجام می‌گیرد (Gokalp, 1994). اندازه جمعیت ترک‌های مهاجر، به‌ویژه در اروپا به اندازه‌ای است که از آن با عبارت «دیاسپورا بزرگ»^۲ (Bazin, 2000) نام برده می‌شود که در سال 2017 و تنها در فرانسه شامل ۱,۰۰۰,۰۰۰ نفر بوده است^۳ که در مقایسه با تعداد مهاجران ایرانی در کل اروپا در سال 2011 که ۴۱۴,۲۰۲ نفر بوده است، جمعیت بسیار بزرگی است (Vahabi, 2012).

در مقایسه میان مهاجرت ترک با مهاجرت ایرانی، با تأکید بر این نکته که هیچ‌یک تجربه مستعمره بودن را نداشته‌اند، دو نکته دارای اهمیت است. نخست، شبکه مهاجرت ترک از سوی حکومت حاکم ترکیه حمایت می‌شود و از جمله در قالب ایجاد خطوط حمل‌ونقل هوایی میان ترکیه و کشورهای میزبان به صورت برنامه‌ریزی شده‌ای سازمان‌دهی و پشتیبانی می‌شود (Ertul & eekkn, 2009. De Tapia, 2006 and 1994. Gokalp, 1994). این در حالی است که مهاجرت ایرانی، نه تنها از سوی حکومت ایران پشتیبانی نمی‌شود، بلکه می‌توان از آن با نام یک مهاجرت اعتراضی یاد کرد؛ و دوم همان‌طور که گفته شد، مهاجرت ترک مهاجرت نیروی کار غیرمتخصص و کارگر است، در حالی که مهاجرت ایرانی، مهاجرت نیروی کار متخصص و آموزش‌دیده است.

بحث از سطح و طبقه اقتصادی پیش از مهاجرت، در مورد ایرانی‌های مورد مطالعه، با توجه به اطلاعات زندگی‌نامه‌ای آن‌ها در این پژوهش، پیچیده‌تر است. در گفت‌وگو با این افراد، به جز یک مورد، همه خانواده خود را طبقه متوسط و متوسط بالا معرفی کردند. نکته مهم در شناسایی و توصیف تعلق طبقاتی این افراد پیش از مهاجرت، وجود شکاف میان ذهنیت و عینیت، یعنی واقعیت‌ها و شاخص‌های عینی و اقتصادی است که دسته‌بندی‌های آن‌ها از طبقه خود را با تردیدهایی روبرو می‌کند. برای نمونه در میان افراد مورد گفت‌وگو، هم فردی دارای خانواده‌ای با خانه شخصی در منطقه غرب و شمال غرب تهران و چندین اتومبیل چون تیوتا کمری و سانتافه با داشتن امکان مسافرت‌های تفریحی و یا زیارتی بیرون از کشور و اشتغال پدر و مادر در سطوح بالای دانشگاهی و یا اجرایی خود را طبقه

1. Migration en Chaîne (Chain Migration)

2. Immense Diaspora

3. <http://www.diplomatie.gouv.fr/fr/dossiers-pays/turquie/presentation-de-la-turquie>

متوسط معرفی کردند و هم فردی با خانواده‌ای دارای خانه شخصی در منطقه متوسط رو به پایین شهر تهران و با داشتن اتومبیل پرآید یا پژو با امکان سفرهای ارزان داخل کشور و اشتغال والدین در مشاغل سطح پایین چون کارمند معمولی. گرایش افراد برای معرفی خود به عنوان طبقه متوسط را شاید بتوان نشان‌دهنده هژمونی ذهنی همچنان پایدار طبقه متوسط در میان ایرانی‌ها دانست و اینکه انتساب به این طبقه، همچنان برای ایرانی‌ها جذاب است و «همه می‌خواهند طبقه متوسط باشند»^۱. هرچند این پژوهش قصد پرداختن به ویژگی‌های طبقه متوسط ایرانی را ندارد، اما با توجه به معرفی مهاجرت ایرانی به عنوان یک مهاجرت طبقه متوسطی، به‌طور خلاصه به بررسی ویژگی‌های طبقه متوسط ایرانی پرداخته خواهد شد.

مفهوم طبقه متوسط نه‌تنها در ایران، بلکه در همه جامعه‌ها، به‌عنوان یک پرسش چالش‌برانگیز جامعه‌شناسانه فهمیده می‌شود (Bosc, 2014) و جابجایی و انتقال افراد از دیگر طبقه‌ها به طبقه متوسط، نه به‌عنوان یک «جابجایی سطحی» که به‌مثابه «تجربه‌ای عمیق» (Goux & Morin, 2012) توصیف می‌شود. بر اساس برخی تحلیل‌ها، طبقه متوسط ایرانی در دوره پس از انقلاب، هژمونی فرهنگی خود را از دست‌داده و جمهوری اسلامی، به‌طور آگاهانه و به‌واسطه سیاست‌های حمایتی و پشتیبانی‌های مالی از قشرهای وابسته به خود، این طبقه را دست‌کاری و تحریف می‌کند^۲. به‌طور کلی، مشاهدات نشان می‌دهد که دست‌کاری‌های انجام گرفته بر روی طبقه متوسط، به ایجاد ناهمگرایی مضاعفی در این طبقه منجر شده است و بنابراین، بحث از مفهوم طبقه متوسط ایرانی را همچون فهم جهانی از طبقه متوسط به‌عنوان مفهومی یکپارچه و منسجم، بیش‌ازپیش مورد تردید و پرسش قرار می‌دهد (Coulangeon, 2014).

با در نظر گرفتن شکاف میان ذهنیت و عینیت در فهم طبقه خود، می‌توان گفت که هرچند طبقه متوسط ایرانی به علت متأثر شدن از بحران‌های اقتصادی و سیاسی، یک فروکاهش در تعلق عینی خود به این طبقه را تجربه می‌کند؛ اما همچنان داشتن سبک زندگی طبقه متوسط، به‌عنوان شاخصی تعیین‌کننده، نقش مهمی را در تعریف فرد ایرانی از طبقه خود بازی می‌کند. به این معنا که افراد پس از دسترسی و تأمین نیازهای ضروری نخستین خود، سبک‌زندگی مرفه‌تر و بالاتر از طبقه اقتصادی خود را برمی‌گزینند. این

1. <http://www.anthropology.ir/article/13111.html>

2. <http://otaghiranonline.ir/news/8671>

درحالی است که در واقعیت، دسترسی کمتری به منابع مالی مؤثر برای برآوردن رضایت‌بخش خواسته‌ها و رؤیاهای خود دارند (Bosc, 2013). نکته‌ای که می‌بایست با توجه به جایگاه دین به‌عنوان یکی از پایه‌های جامعه ایرانی (Azadarmaki, 2007) در نظر داشت آن است که نقش اعتقادات مذهبی در تعیین شیوه و سبک زندگی متفاوت توسط قشرهای مختلف طبقه متوسط، در کنار سطح متفاوت برخورداری از سرمایه فرهنگی و مصرف فرهنگی دارد، به ناهمگرایی بیش از پیش در این طبقه دامن می‌زند. از همین‌رو، گوناگونی سبک‌های زندگی طبقه متوسط جامعه ایرانی نه تنها بازتاب‌دهنده «ناهمگونی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی» (Coulangeon, 2014) و همچنین، مذهبی این طبقه است، بلکه وجهی «هنجارینه شده»^۱ نیز به آن می‌بخشد. منظور از هنجارینه‌شدن طبقه متوسط ایرانی آن است که وابستگی به طبقه متوسط ایرانی بیشتر بر اساس انطباق با هنجارهای این طبقه، از جمله سبک زندگی فرهنگی فهمیده می‌شود که دربرگیرنده مصرف، اخلاق، ارزش و رفتارهای طبقه متوسط و نشان‌دهنده «رقیق شدن مرزهای نمادین» طبقه متوسط با دیگر طبقه‌ها است (Ibid). به‌طورکلی، گوناگونی و چندگانگی قشرهای طبقه متوسط ایرانی، تأییدکننده ناهمگرایی درونی این طبقه است که نه‌فقط در جامعه ایرانی که نزد جمعیت پراکنده ایرانی‌های مهاجر در بیرون از ایران، نیز دیده می‌شود و مانع از بازنمایی طبقه متوسط ایرانی همچون یک گروه اجتماعی با «منافع همگرا» می‌گردد.

بنا بر آنچه گفته شد، مهاجرت ایرانی به‌عنوان مهاجرت طبقه متوسط از چندین جهت از دیگر مهاجرت‌های انجام‌شده از منطقه خاورمیانه به اروپا و از جمله فرانسه متفاوت است. نخست، مهاجرت ایرانی مهاجرت نیروی متخصص است که در هنگام مهاجرت دارای سطحی از آموزش حرفه‌ای و دانشگاهی است و به‌عنوان مهاجرت نیروی کار متخصص شناخته می‌شود. دوم، هرچند مهاجرت ایرانی یک مهاجرت طبقه متوسط است، اما تغییرات جامعه ایرانی و شکاف میان ذهنیت و عینیت این طبقه، ما را با طبقه‌ای ناهمگرا در سرمایه‌های گوناگون، سبک‌های زندگی و نیز منافع روبه‌رو می‌کند.

۲- مهاجرت ایرانی یک مهاجرت انتخابی و فردگرایانه

مهاجرت ایرانی مهاجرتی انتخابی، برنامه‌ریزی شده و فردگرایانه است. در بررسی این ویژگی دو نکته دارای اهمیت است؛ نخست، تعداد جمعیت ایرانی‌ها در بیرون از ایران و دوم، نبود اشتراک فرهنگی، تاریخی و به‌ویژه زبانی مهاجر ایرانی با کشور میزبان. بر اساس آمارهای تأیید نشده و پژوهش‌های گوناگون، جمعیت ایرانی‌های بیرون از ایران، بین ۲ تا ۷ میلیون نفر برآورد شده است (Vahabi, 2012. Alaedini & Emami, 2005. Adelkhah, 2003). در نوع مهاجرت، مهاجرت ایرانی با مهاجرت سوری‌ها، افغانستانی‌ها و عراقی‌ها قابل مقایسه است. هر سه مهاجرت نام برده شده از نوع اجباری بوده و به‌دنبال جنگ‌های داخلی و اشغال خارجی صورت گرفته است. در مهاجرت اجباری، بحث بر سر مرگ و زندگی است و امکان انتخاب زمان و مکان مهاجرت وجود ندارد و بیشتر به‌صورت گروهی و خانوادگی انجام می‌شود. بر اساس آمار سازمان بین‌المللی مهاجرت^۱ (OIM) تا نیمه سال 2015، بیش از ۱۵ میلیون نفر کشور خود را ترک کرده‌اند که به‌ویژه، به‌علت کشمکش‌ها و جنگ سوریه، ۴۵٪ بیشتر از سه سال و نیم قبل بوده است و در همین سال، بیش از یک میلیون نفر از مرزهای یونان وارد کشورهای حوزه اتحادیه اروپا شده‌اند که ۵۶٪ آن‌ها سوری، ۲۴٪ افغانستانی و ۱۰٪ عراقی بوده‌اند^۲؛ اما بر اساس معیار جمعیتی، به جمعیتی دیاسپورا گفته می‌شود که در نسبت با جمعیت کل کشور در یک بازه زمانی، دربرگیرنده نصف جمعیت کل آن کشور باشد (Lacoste, 1986)؛ بنابراین، جمعیت مهاجران ایرانی را نمی‌توان یک دیاسپورا به‌حساب آورد و تنها بر اساس اندازه «جمعیت ملی» در «رویکردهای ملی‌گرایانه» (Dumont, 1999) ایرانیان مهاجر «یک قومیت با ریشه خارجی» (Dumont, 1996) هستند.

دومین ویژگی متمایزکننده مهاجرت ایرانی، به‌عنوان مهاجرتی انتخابی و فردگرایانه، پسااستعماری نبودن آن، به‌معنای نداشتن اشتراک فرهنگی، تاریخی و به‌ویژه زبانی با کشور میزبان است. مهاجرت پسااستعماری مهاجرتی است که از مستعمره‌های پیشینی به کشورهای استعمارگر غربی صورت می‌گیرد و وجود اشتراک‌های گوناگون میان کشور فرستنده و پذیرنده مهاجر، فرایند مهاجرت را آسان‌تر می‌کند. برای نمونه می‌توان به سیل

1. Internationale migration report (2017), United Nations, Departement of economic and social Affairs (www.un.org).

2. <http://gmdac.iom.int/global-migration-trends-factsheet>

مهاجرت آفریقایی‌ها به اروپای غربی پس از ۱۹۵۰ و از جمله مهاجرت مغربی‌ها (تونس، الجزایر، مراکش) به فرانسه اشاره کرد.^۱ در مهاجرت‌های پسااستعماری، علاوه بر اشتراک‌های میان دو کشور، پیوندهای خانوادگی و قومیتی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و معمولاً مهاجران جدید در کشور میزبان، دارای اقوام و یا آشنایانی هستند که در گذشته، یا به صورت اجباری یا تشویقی، در قالب نیروی کار ارزان‌قیمت یا نیروی نظامی، به کشورهای استعمارگر اروپایی کوچ داده شده‌اند. مهاجرت‌های جدید پسااستعماری به گسترش و تقویت شبکه پیوندهای قومیتی و خانوادگی در کشور میزبان منجر می‌شود و معمولاً به وسیله جوانانی انجام می‌گیرد که در کشور خود و پیش از مهاجرت، در مدارس اروپایی آموزش دیده‌اند؛ بنابراین، در مقایسه میان تجربه مهاجرت پسااستعماری با مهاجرت ایرانی، از آنجایی که ایران مستعمره هیچ کشوری نبوده است، شبکه پیوندهای قومیتی و خانوادگی و همچنین، اشتراک‌های تاریخی، فرهنگی و زبانی، در مهاجرت ایرانی، نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای ندارد. یافته‌های میدانی پژوهش نیز تأییدکننده این ادعا است و تقریباً همه افراد مورد گفت‌وگو بر نداشتن بستگان و اقوام در فرانسه و کشورهای اروپایی و یا عدم تأثیر آن‌ها در مهاجرتشان و حتی نداشتن ارتباط با آن‌ها، تأکید داشتند.

«من از سال ۲۰۱۴ به فرانسه آمدم و بستگانی در اینجا ندارم. هدفم ادامه تحصیل بود و انتخاب فرانسه هم به علت شهرت دانشگاه‌های آن بود. همیشه آرزو داشتم در سوربون حقوق بخوانم» (لطیف، ۲۹ ساله، مجرد، دانشجو).

و یا روایت فریبا: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«فرانسه را برای تحصیل انتخاب کردم برای اینکه می‌خواستم فضای هنری و مرتبط با رشته‌ام را تجربه کنم. انتخابم به علت جایگاه فرانسه در هنر بود. در شهرهای دیگر فرانسه آشنایانی دارم اما نقشی در آمدنم نداشتند» (فریبا، ۲۸ ساله، مجرد، دانشجو).

1. <https://www.diplomatie.gouv.fr/fr/dossiers-pays>

مهاجرت ایرانی به‌عنوان مهاجرتی فردگرایانه در بیشتر موارد با هدف پیگیری پروژه‌های فردی، به‌ویژه ادامه تحصیل تعریف می‌شود؛ اما مهاجرت به کانادا و امریکا کمی متفاوت است و از مهاجر ایرانی به‌عنوان قهرمان فردی اما در خدمت خانواده یاد می‌شود (Adelkhah, 2003)؛ چرا که هرچند مهاجرت در قالب یک پروژه فردی آغاز می‌شود، اما معمولاً در آینده زمینه‌ساز مهاجرت خانواده هسته‌ای خواهد بود؛ اما به‌طور کلی، برخوردار بودن مهاجران ایرانی از سطح بالای تحصیلات دانشگاهی هنگام مهاجرت را می‌توان به‌عنوان عاملی برشمرد که فردگرایی را نزد ایشان تقویت و تشدید می‌کند؛ بنابراین، با وجود محدودیت‌ها و نارضایتی‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه ایرانی، معمولاً مهاجرت ایرانی نه مهاجرتی غیرانتخابی به معنای برنامه‌ریزی‌نشده و ناگهانی و از سر اجبار و بدون امکان انتخاب زمان و مکان، بلکه مهاجرتی کاملاً حساب‌شده و هدف‌گذاری‌شده و در قالب پروژه‌های بلندمدت و با حمایت خانواده است.^۱

در مورد دلایل مهاجرت، ادامه تحصیل از سوی تمام افراد مورد گفت‌وگو، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل مهاجرت معرفی گردید. برخی از افراد ادامه تحصیلات دانشگاهی را تنها دلیل مهاجرت خود معرفی کردند، اما نزد برخی دیگر پیگیری تحصیلات دانشگاهی یکی از دلایل و در کنار دلایلی همچون به‌دست آوردن تجربه‌های شخصی و شغلی جدید، شناخت دیگر فرهنگ‌ها، امکان زندگی بر اساس ارزش‌های فردی و بهره‌مندی از آزادی بیشتر در بیرون از ایران و نیز، جستجوی تغییر در شرایط زندگی معرفی شد.

«دلیل اولم برای مهاجرت این بود که می‌خواستم دنیا را ببینم و با دیگر افراد و فرهنگ‌ها آشنا شوم و تجربه به‌دست بیارم و دوم ادامه تحصیل بود» (مهرداد، ۲۸ ساله، دارای نامزد در ایران، مدیر دفتر وکالت در تهران و دانشجویی در فرانسه).

نخستین دسته از دلایل مهاجرت نزد این افراد، کنجکاوی برای آشنایی با دیگر فرهنگ‌ها و سبک‌های زندگی، البته در پوشش ادامه تحصیل است. هرچند برای ایرانی‌های بیرون از ایران، حضور پررنگ مهاجران، به‌ویژه مهاجران و مسلمانان آفریقایی‌تبار و

۱. هرچند در این پژوهش از مهاجرت ایرانی به‌عنوان مهاجرتی انتخابی و با هدف پیگیری پروژه‌های فردی نام برده شده است، با این حال نمی‌توان مهاجرت‌های اجباری انجام شده توسط برخی ایرانی‌ها در قالب پناهندگی سیاسی، از جمله پس از ناآرامی‌های سال ۱۳۸۸ را نادیده گرفت. در این پژوهش ۴ نفر از جوانان با تجربه مهاجرت اجباری مورد مصاحبه قرار گرفتند.

عرب‌زبان، از جمله به دلیل بازنمایی نامطلوب تصویر مسلمانان، چندان خوشایند نیست؛ باین‌حال، زیستن در جامعه‌ای برخوردار از تنوع‌های نژادی، قومیتی و فرهنگی، به‌عنوان تجربه‌ای جدید و جذاب توسط آن‌ها معرفی می‌شود. مهاجرت به فرد ایرانی امکان تجربه فشرده فضایی چندملیتی- قومیتی- فرهنگی را می‌دهد. درواقع، شناخت انسان غربی و غرب و تجربه زندگی در آن، با وجود تصویر منفی برساخته‌شده از آن در فضای رسانه‌ای تک صدا و دولتی ایرانی، همچنان یکی از جاذبه‌های مهاجرت ایرانی‌ها به این کشورها است. دسته دوم از دلایل مهاجرت، رها شدن از محدودیت‌های جامعه ایرانی و زندگی بر اساس آزادی و ارزش‌های فردی و نیز یافتن استقلال معرفی می‌شود. این دسته از دلایل نزد مهاجرانی دیده می‌شود که تأثیر هنجارها و ارزش‌های فرهنگی-قومیتی، مذهبی و اجتماعی جامعه ایرانی بر سبک زندگی و از جمله نقش‌های جنسیتی را به‌عنوان مانعی برای تعریف سبک زندگی خود بر اساس ارزش‌های شخصی تفسیر می‌کنند.

«قبل از مهاجرت ارزش‌های زندگی من را جذب نمی‌کرد. دوست نداشتم زندگی‌ای مثل دیگران (اطرافیان) داشته باشم. مشکلات اقتصادی هم داشتم. نگاه مردسالارانه در فضای خانواده و اقوام حاکم بود. یک عمومی متعصب داشتم که با ما زندگی می‌کرد. می‌خواستم شرایط زندگی‌ام را تغییر بدهم به‌طوری‌که این تغییر نتیجه درس و ادامه تحصیل باشد» (ویدا، ۲۹ ساله، دانشجو، کرد و بی‌دین (اهل سنت پیشین)).

و یا روایت پریسا که همراه همسرش از سال ۲۰۱۱ و بلافاصله بعد از ازدواج به فرانسه مهاجرت کرده است. او مهاجرت را فرصتی برای فاصله‌گیری از نقش‌ها و انتظارهای جنسیتی زنانه، در نبود فشارهای جامعه و خانواده معرفی می‌کند؛

«هدف ما ادامه زندگی مشترک در خارج از ایران بود. شرایط زندگی در ایران برای ما سخت بود. پنج شش سالی در ایران قبل از ازدواجمان با هم دوست بودیم. دوست نداشتیم خیلی از رسوم سنتی ایرانی را انجام دهیم و هم‌زمان با گرفتن ویزای فرانسه ازدواج کردیم. اینجا امکان تمرکز بر روی انتخاب‌ها بیشتر است. ما نمی‌خواستیم ازدواج کنیم اما به‌علت الزام خانواده‌ها ازدواج کردیم. در ازدواج نمی‌توان به برابری رسید، اما بدون ازدواج

ناهمگونی‌های ناهمگرای مهاجرت ایرانی و محدودیت‌های معنایی و نظری دیاسپورا ... ۸۹
امکان تغییر نقش‌های جنسیتی برای رسیدن به برابری وجود دارد» (پریسا،
۳۳ ساله، متأهل، دانشجو و دارای شغل دانشجویی).

و همچنین روایت آرتمیس که از ۲۰۰۹ به فرانسه آمده است:

«برای آزادی شخصی مهاجرت کردم و اینکه بتوانم طبق ارزش‌های
خودم زندگی کنم نه آن‌گونه که جامعه و خانواده به من تحمیل می‌کنند.
شاید روزی ازدواج کنم و برگردم به ایران، اما اگر ازدواج نکنم فکر نمی‌کنم
هیچ‌وقت بتوانم برگردم، چون پدر و برادرم خیلی گیر می‌دهند و فکر
نمی‌کنم که بتوانم دوباره با آن‌ها زندگی کنم. من نمی‌توانم مثل یک دختر
مسلمانی که در قرآن آمده باشم و نیستم چون تبعیض‌آمیز است. شاید
می‌توانستم یک پسر مسلمان باشم، اما یک دختر مسلمان نه. من در ذهنم
خیلی آزاد هستم و یکی از دلایلی که از ایران بیرون آمدم هم همین بود.
پدرت می‌گوید نه! برادرت می‌گوید نه! آخر چرا نه؟! برای من جز دلایل
مزخرفی که در ذهنتان هست دلیل بیاورید!» (آرتمیس، ۲۹ ساله، مجرد،
مهندس شاغل در یک شرکت فرانسوی).

نکته قابل توجه آن است که راوی هر سه روایت زنان هستند و در هر سه روایت، نوعی
چالش و رویارویی فرد و فردیت درخواست شده با هنجارها و ارزش‌های فرهنگی- قومیتی و
اجتماعی در جامعه ایرانی، به‌ویژه در رابطه با نقش‌ها و انتظارات جنسیتی زنانه، دیده
می‌شود؛ درحالی‌که تجربه زندگی در فرانسه همراه با آزادی از محدودیت‌ها و انتظارات
جامعه و خانواده تفسیر می‌شود. در مروری بر گفتمان‌های تعریف‌کننده زنانگی، گفتمان
اصولگرا، به‌عنوان گفتمان رسمی جمهوری اسلامی در حوزه مسائل زنان، زنانگی ایده‌آل و
مطلوب برساخت شده را زنانگی تعریف می‌کند که تأییدکننده تفاوت‌های میان دو جنس و
بازتولیدکننده نابرابری و تفاوت‌های حقوقی و مسئولیتی میان دو جنس است (Karami
Ghahi & Khazaei, 2019. Ghahi & Khazaei, Macé, 2017). در این گفتمان
خانواده به‌مثابه نهادی تعریف می‌شود که دارای ارزش‌ها، حقوق و هنجارهای خاص خود
بوده و ارزش‌های فردی در برابر آن فاقد اهمیت است. هرچند نباید این نکته را نادیده
گرفت که واقعیت روابط و نقش‌های جنسیتی در جامعه ایرانی امری متکثر است؛ با این حال،
نمی‌توان محدودیت‌ها و انتظارات جنسیتی مبتنی بر استریوتیپ‌های جنسیتی زنانه و

تأثیر آن بر میان‌ذهنیت جامعه ایرانی نادیده گرفت؛ بنابراین، نگاه سنتی به زنانگی و نقش‌های زنانه خواه از سوی خانواده و در روابط خانوادگی و خواه در روابط اجتماعی از سوی جامعه و نهادهای اجتماعی مطالبه شود، علتی برانگیزاننده در تصمیم‌گیری برخی از جوانان ایرانی، به‌ویژه زنان برای ترک وطن است.

دسته سوم از دلایل مهاجرت، ایجاد تغییر در شرایط زندگی خود است. تجربه این افراد از زندگی در ایران معمولاً همراه با نارضایتی است و مهاجرت با هدف تغییر در شرایط زندگی انجام می‌شود. روایت آیناز که از سال ۲۰۱۰ از ایران خارج شده و پس از یک سال اقامت در ترکیه نزد مادرش، به‌دنبال ازدواج با یکی از پناهندگان سیاسی رویدادهای سال ۱۳۸۸، در فرانسه اقامت کرده است، نشان‌دهنده این‌گونه از دلایل برای مهاجرت است؛

«شرایط زندگی من در ایران سخت بود و به‌دنبال جدایی پدر و مادرم و زندگی با خواهرم مجبور بودم از هجده‌سالگی کار کنم. خودت می‌دانی دختری که از سن پایین شروع به کار می‌کند ممکن است در جامعه ایرانی با چه مشکلاتی روبه‌رو شود. من در ایران خیلی آزاد بودم اما هدفم از مهاجرت رفع افسردگی و دوری از فضای پراسترس در ایران بود. احساس می‌کردم که در ایران پیشرفت نمی‌کنم و می‌خواستم جای زندگی‌ام را تغییر دهم» (آیناز، ۳۵ ساله، متأهل، دانشجو).

یا روایت فتانه که به دنبال دریافت بورس تحصیلی دولتی فرانسه، به‌واسطه یک موسسه حامی کردها، از سال ۲۰۱۳ در فرانسه اقامت دارد و دلیل خود برای مهاجرت را نداشتن رضایت از شرایط زندگی‌اش معرفی می‌کند. در میان افراد مورد گفت‌وگو، فتانه تنها فردی است که تجربه احساس طرد شدگی از جامعه ایرانی را روایت می‌کند. او تنها فردی بود که خانواده‌اش را خانواده‌ای کشاورز و فقیر معرفی کرد و توانسته بود در دوران کودکی با حمایت مادرش از سنت ختنه زنان فرار کند.

«دوست دارم اقامت کشور دیگری را هم داشته باشم. چون به شرایط ایران (شرایط اقتصادی و زندگی) اعتماد ندارم. آنجا رضایت نداشتم... برنامه‌ای برای آینده ندارم و وقتی بورس گرفتم دل به دریا زدم و آمدم فرانسه. اخبار ایران را از راه رسانه‌های فارسی‌زبان بیرون از ایران دنبال می‌کنم. راستش احساس نمی‌کنم جزئی از ایران هستم و وضعیت سیاسی و

دولت ایران برایم مهم نیست» (فتانه، ۳۴ ساله، مجرد، کرد، بی‌دین (اهل سنت پیشین)).

مرور رویکردهای نظری به دیاسپورا که بر دلایل و علت‌های مهاجرت پرداخته‌اند، نشان می‌دهد که با یکسان‌سازی دلایل و علت‌های مهاجرت دیاسپورا باری منفی^۱ یافته و مهاجرت به معنای «طرده شدن»^۲ و ترک سرزمین مادری معلول وجود یک «دشمن» و یا یک «تراژدی» فهمیده می‌شود که بازنمایاننده «مدل اجباری» و بدون انتخاب در مهاجرت است (Dufoix, 1999). نقد وارد شده به این دسته از رویکردهای، نگاه تقلیل‌گرایانه و سیاسی‌شده آن‌ها به مسأله مهاجرت است که با درهم‌آمیختن «وجه سیاسی گفتمان‌ها و پراتیک‌ها» و یکسان‌سازی دلایل و علت‌های ترک وطن، تصویری یک‌دست و واحد از جمعیت پراکنده ارائه داده و مهاجر را به صورت یک «قربانی» (Cohen, 1997) و حکومت حاکم را به عنوان یک «تراژدی» و «فاجعه» (Dufoix, 2003a) بازنمایی می‌کنند. بررسی دلایل و علت‌های ترک وطن نزد ایرانی‌های مورد گفت‌وگو در این پژوهش نیز نشان می‌دهد که تفسیر آن‌ها از دلایل و علت‌های مهاجرتشان امری تحمیل‌شده و اجباری و بدون انتخاب نیست و همچنین، تجربه ترک وطن را به عنوان تجربه طرد شدن و رانده شدن از سرزمین مادری فهم نمی‌کنند. مهاجرت ایرانی به طور کلی، نه در ذهنیت مهاجر ایرانی به عنوان طرد و تبعید فهم می‌شود و نه در عینیت آن، به دنبال زور و اجبار انجام می‌گیرد؛ بلکه با هدف پیگیری یک پروژه فردی تحصیلی یا حرفه‌ای و با در نظر گرفتن امکان برگشت و اقامت در ایران، به طور موقت یا برای همیشه، انجام می‌شود؛ بنابراین با فهم مهاجرت ایرانی به عنوان مهاجرتی فردگرایانه و انتخابی، این مهاجرت بر پایه مؤلفه‌های جمعیت‌شناختی، پسااستعماری نبودن و یکسان نبودن دلایل، علت‌ها و نیز فهم ترک وطن، مهاجرتی متمایز از دیگر مهاجرت‌های منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک بوده و می‌تواند تأییدی باشد بر فرضیه اصلی این پژوهش، یعنی عدم تناسب واژه دیاسپورا برای معرفی جمعیت پراکنده ایرانی‌های بیرون از ایران.

1. Connotation

2. Exclusion

۳- مهاجرت ایرانی مهاجرتی فاقد اجتماع همبسته

سومین ویژگی متمایزکننده مهاجرت ایرانی، فقدان تشکیل یک «اجتماع همبسته»^۱ است. دلالت‌های معنایی متفاوتی از اجتماع همبسته در تعریف‌های گوناگون وجود دارد؛ از جمله «اجتماعی که ارزش‌های ویژه‌ای را نگهداری و در میان خود تقسیم می‌کند» (Barret et al, 2000) و یا موجودیت اجتماعی که «مطالبه کننده پیوند خود با یک محل» و یا «جدا افتاده از یک فضا» و بر اساس احساس همبستگی با سرزمین مادری و یا نداشتن احساس همبستگی با جامعه‌ی میزبان شکل گرفته است (Dufoix, 1999). اجتماع همبسته، همچنین، به‌عنوان وجود رابطه واقعی میان اجتماع‌های پراکنده مهاجران و سرزمین مادری، در قالب شبکه‌های ارتباطی و برخاسته از «فرهنگ مشترک و آگاهی هویتی» و نیز، وجود یک «حافظه جمعی مکانی به اصالت و منشأ (خود)»^۲ تعریف می‌شود (Chédemail, 1998 and 1999) و یا به‌عنوان هم‌پیوستگی^۳ فرهنگی اجتماعی و تبادل پایدار و همیشگی میان اجتماع‌ها به‌واسطه سازمان‌های اجتماعی و شبکه‌های فراملی معنا می‌شود (Sheffer, 1986). یا در تعریفی متفاوت، اجتماع همبسته به‌مثابه یک «ساخت اجتماعی»^۴ نتیجه «کار بازنمایی یک گروه»^۵ تعریف می‌شود (Noiriel, 1991) که بازنمایاننده مهاجران با همه گوناگونی‌ها و تکثرهای آن‌ها است.

با توجه به ویژگی‌های گفته‌شده برای اجتماع همبسته، فرضیه ما بر رد وجود یک اجتماع همبسته از ایرانی‌های بیرون از ایران، بر پایه چندین استدلال قرار دارد. نخست، اندازه کوچک جمعیت ایرانی‌های مهاجر در نسبت با جمعیت کل کشور که در مقایسه با دیاسپوراها بزرگی چون ارمنه و یهودیان، فاقد توانایی نگهداری یک هویت قوی ایرانی در طولانی‌مدت، حتی با وجود پیوستگی نسلی فرزندان مهاجران با برخی آیین‌ها و مراسم فولکلوریک پیشینیانشان در بیرون از ایران، است.^۶ دوم، به دلیل گرایش ایرانی‌های مهاجر به آنچه ادغام در جامعه‌های میزبان خوانده می‌شود. بر اساس این استدلال و با تمایز میان دو واژه اجتماع و «گتو»^۷، ایرانی‌های مهاجر به‌عنوان مهاجران موفق معرفی می‌شوند که در

-
1. Solidarity community
 2. Mémoire de l'espace géographique
 3. Cohérence
 4. Sociale Construction
 5. unité de représentation du groupe
 6. <http://www.anthropology.ir/article/6278.html>
 7. Ghetto

جامعه‌های میزبان گرایشی به سازمان‌دهی شبکه‌های قومیتی در قالب گتو ندارند؛ بلکه در پی ادغام در جامعه میزبان هستند که این ویژگی مهاجرت ایرانی در نقطه مقابل مهاجرت ترک یا مهاجرت چینی توصیف می‌شود که در سازگاری با جامعه میزبان ناتوان بوده و گرایش بالایی به تشکیل گتو دارند^۱. هرچند در این تحلیل به درستی بر تمایز معنایی میان گتو و شبکه قومیتی با اجتماع همبسته تأکید می‌شود؛ اما در عمل این دو مفهوم یکی دانسته شده و همان‌طور که استدلالی مبنی بر دلیل گرایش مهاجران ترک و چینی به تشکیل گتو یا شبکه‌های قومیتی نمی‌شود، دلیلی هم برای عدم گرایش مهاجران ایرانی به تشکیل شبکه‌های قومیتی ارائه نمی‌شود.

استدلال این پژوهش در عدم گرایش مهاجران ایرانی به تشکیل شبکه‌های اجتماعی و قومیتی و در مقابل، گرایش مهاجران ترک و چینی به تشکیل گتو، مبتنی بر تعلق طبقاتی متفاوت این مهاجران و برخورداری ایشان از سرمایه‌های گوناگون، به‌ویژه فرهنگی است. به‌گفته دیگر، درحالی‌که وابستگی مهاجر ایرانی به طبقه متوسط نقش مهمی در گرایش پایین آن‌ها به تشکیل شبکه‌های اجتماعی و قومیتی یا اجتماع همبسته دارد؛ تعلق دیگر مهاجران به طبقه عامه^۲ و برای نمونه، مهاجران ترک به‌عنوان نیروی کارگر و غیرمتخصص، به گرایش بالای ایشان به تشکیل شبکه‌های قومیتی در کشور میزبان می‌شود. تشکیل اجتماع‌های قومیتی همبسته در کشور میزبان، معمولاً با هدف حمایت از هم‌میهنان در کشور بیگانه شکل می‌گیرد. درحالی‌که وابستگی مهاجر ایرانی به طبقه متوسط و دسترسی او به میزان بالایی از سرمایه‌های گوناگون، پیش و پس از مهاجرت، او را از گرایش به تشکیل گروه‌های قومیتی و اجتماعاتی پشتیبانی‌کننده مهاجرت بی‌نیاز می‌کند؛ مهاجران وابسته به طبقه عامه، به‌علت بهره‌مندی اندک از سرمایه‌های گوناگون، نیازمند ایجاد شبکه‌های حمایتی قومیتی و اجتماعاتی در کشور میزبان هستند؛ بنابراین، مهاجرت ایرانی به‌عنوان مهاجرت نخبگی، با داشتن سرمایه‌های گوناگون، به سازمان‌دهی روابط اجتماعی خود در قالب شبکه‌های قومیتی یا اجتماع همبسته گرایش نداشته و در مقابل، بیشتر در پی ادغام در جامعه میزبان است. این ادعا با توجه به وجود مفاهیم متفاوت در مورد رابطه مهاجر با جامعه میزبان، می‌تواند موضوع یک پژوهش جداگانه باشد.

1. <https://www.dw.com/fa-ir/>

2. Classe populaire

از کارکردهای سودمند و کاربردی شبکه‌های قومیتی و اجتماعی در کشور بیگانه، می‌توان به نقش آن‌ها در یافتن شغل برای مهاجر، به‌عنوان نیروی کار غیرمتخصص و فاقد آموزش حرفه‌ای در جامعه میزبان، اشاره کرد؛^۱ درحالی‌که مهاجران ایرانی، به‌ندرت به اشتغال در کارهای غیرتخصصی می‌پردازند-مگر به‌صورت کوتاه‌مدت و در ابتدای ورود به کشور میزبان و یا به‌صورت پاره‌وقت توسط دانشجویان. در مقایسه میان نوع حرفه و اشتغال نزد مهاجر ایرانی برخوردار از آموزش حرفه‌ای و تخصصی و نزد دیگر مهاجران متعلق به طبقه عامه، به‌عنوان نیروی کار غیرمتخصص، اشتغال فرد وابسته به طبقه متوسط، دارای ویژگی‌های فردگرایانه بوده و مرتبط با فردیت فرد، یعنی برخاسته از توانمندی‌ها، مهارت‌ها و تخصص‌های حرفه‌ای اوست و بنابراین، شبکه روابط قومیتی و خانوادگی در کشور میزبان نمی‌تواند نقشی در یافتن شغل مناسب برای فرد داشته باشد. به‌این ترتیب، می‌توان استدلال کرد که مهاجران ایرانی در مقایسه با دیگر مهاجران، به‌عنوان افرادی نخبه و متخصص بیشتر در کارهای یقه سفیدی و حرفه‌های تخصصی مشغول به کار هستند و به‌ندرت در کشور میزبان به کارهای بدنی و فیزیکی می‌پردازند.

دیگر ویژگی مهاجرت ایرانی که به عدم شکل‌گیری اجتماع همبسته منتهی می‌شود، گرایش پایین مهاجران ایرانی به برقراری ارتباط با دیگر ایرانی‌ها در جامعه جدید، به‌ویژه با ایرانی‌های ناشناس است.

«... اینجا ایرانی‌ها انگار از تو فرار می‌کنند. انگار فکر می‌کنند که تو

می‌خواهی با آن‌ها رابطه داشته باشی برای اینکه برای تو کاری انجام بدهند»

(لاله، ۳۴ ساله، مجرد، دانشجوی پست دکتری).

میل به ناپدید شدن و گم‌شدگی در جامعه میزبان و گرایش به نداشتن روابط نزدیک با ایرانی‌ها، به‌ویژه ایرانی‌های ناشناس، از جمله ویژگی‌های روابط میان ایرانی‌های مهاجر است. میل به دیده‌نشدن و ناشناخته‌ماندن در جامعه میزبان هم از گرایش‌های قوی فردگرایانه منشأ می‌گیرد و هم‌ریشه در برخورداری از سطح بالای سرمایه فرهنگی و اقتصادی دارد که در نهایت، به عدم گرایش برای تشکیل شبکه‌های قومیتی و خانوادگی

۱. از جمله این مشاغل غیرتخصصی که بیشتر در قالب نیروهای کار قومیتی و خانوادگی انجام می‌شود می‌توان به کار در مغازه‌های شخصی کوچک عرضهٔ موارد غذایی یا آرایشی بومی، رستوران‌ها و کافه‌های محلی و کارهای فصلی در مزرعه‌های کشاورزی اشاره کرد.

منتهی می‌شود. مهاجرت به معنی ساختن همه‌چیز از ابتدا و به‌صورت مستقل و بدون پشتوانه‌های مرسوم خانوادگی و قومیتی است و مهاجر به‌عنوان فردی «از ریشه کنده شده»^۱ (Martuccelli, 1995) به‌صورتی مضاعف، مسئول کار روی خود فردی‌اش^۲ شناخته می‌شود. چنین شرایطی در مهاجرت بیش‌ازپیش گرایش‌های فردگرایانه را نزد فرد تقویت می‌کند و مهاجر ایرانی در تجربه روزمره خود، درمی‌یابد که فردگرایی و عقلانیت ابزاری، اصل حاکم بر روابط میان افراد در کشور میزبان است و از این‌رو، او بیش از همه می‌بایست بر ساخت خود فردی‌اش و مسائل آن متمرکز شود که خود به تقویت بیشتر گرایش‌های فردگرایانه و تجربه پارادوکس میان امور فردی و جمعی منتهی می‌شود؛ بنابراین، رفتار فرارگونه مهاجر ایرانی از دیگر ایرانی‌های ناشناس را علاوه بر بهره‌مندی از سرمایه‌های بالای فرهنگی و اقتصادی و عدم گرایش به تشکیل شبکه‌های قومیتی، می‌توان در بستری فردگرایانه و در پرهیز از درگیر شدن با مسائل و مشکلات دیگر ایرانی‌ها و تمرکز بر مسائل خود در مهاجرت فهمید. مهاجرت جایگاهی است با ایجاد شرایط تجربه‌های جدید را برای فرد که مستلزم کار روی خود فردی و ساخت خود فردی جدیدی در رویارویی با جامعه میزبان است و بنابراین، مهاجر ایرانی با نگاهی فردگرایانه بیش از هر چیز بر ساخت خود فردی‌اش متمرکز می‌شود؛ چراکه خود و فردیت ساخته‌شده اوست که تعریف‌کننده جایگاه او در جامعه جدید خواهد بود.

پرهیز مهاجران ایرانی در ارتباط با دیگر ایرانی‌ها در بیرون از ایران، همچنین با میزان پایین اعتماد اجتماعی در میان آن‌ها قابل‌فهم است. سطح پایین اعتماد اجتماعی در میان ایرانی‌ها نه‌تنها در درون جامعه ایرانی که در میان ایرانی‌های مهاجر نیز به چشم می‌خورد. بی‌اعتمادی به دیگری ایرانی ناشناس، فارغ از عینی و واقعی بودن آن، از یک‌سو به ذهنیت ایرانی‌های مهاجر در مورد کنترل و نظارت حکومت بر سبک زندگی، رفتارها و باورهای مذهبی و رویکردهای سیاسی آن‌ها بازمی‌گردد که تصور می‌شود حتی در بیرون از مرزهای ایران نیز انجام می‌گیرد؛ به‌ویژه اگر در تضاد با رویکردهای جمهوری اسلامی باشد که مهاجر ایرانی را به خودسانسوری و پنهان کردن خود واقعی‌اش از دیگری ایرانی ناشناس سوق می‌دهد. این فقدان اعتماد از سوی دیگر، به ذهنیت ایرانی‌های مهاجر در مورد قضاوت شدن سبک زندگی و خود فردی‌شان توسط دیگر ایرانی‌ها، به‌ویژه ایرانی‌های ناشناس بازمی‌گردد؛

1. Arrachement
2. Travail sur le soi

به‌ویژه اگر در تضاد با ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی جامعه ایرانی باشد. در بستر چنین شناخت و فهمی از دیگری ایرانی، هر ایرانی ناشناس، عامل تهدید فهم می‌شود که می‌بایست از او فاصله گرفت و خود واقعی را از او پنهان کرد. تجربه زندگی‌های «دوپاره‌شده»^۱ یکی از ویژگی‌های زندگی برخی ایرانی‌ها در بیرون از ایران است. زندگی و هویت دوپاره شده نزد ایرانی‌هایی دیده می‌شود که دارای دو سبک زندگی متضاد هستند؛ یکی سازگار با ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی و دینی جامعه ایرانی - که برای دیگری‌های مهم چه در جامعه میزبان و چه در جامعه مادری نمایش داده می‌شود؛ و دیگری، هم‌نوا با انتظارات هنجاری جامعه میزبان - که تنها نزد ایرانی‌های شناخته‌شده و مورد اعتماد به نمایش درمی‌آید؛ بنابراین، هراس از ظاهر شدن خود واقعی، نزد ایرانی‌هایی با سبک زندگی متفاوت و متضاد با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه ایرانی دیده می‌شود؛ چرا که پیامدهایی را از قضاوت، طرد و سرزنش از سوی دیگری‌های مهم تا تصور پیگیری‌های قضایی از سوی جمهوری اسلامی را می‌تواند در پی داشته باشد.

«جمع‌های ایرانی همه دسته‌بندی هستند. آن‌هایی که با نظام (جمهوری اسلامی) هستند و آن‌هایی که با نظام نیستند. آن‌هایی که مذهبی هستند و آن‌هایی که مذهبی نیستند. فضای سوء تفاهم بین جمع‌های ایرانی زیاد است. حتی در مورد فعالیت اقتصادی و اینکه طرف با نظام در ارتباط است یا نه در روابط او نقش تعیین‌کننده دارد... در کل خیلی با جمع‌های ایرانی ارتباطی ندارم و بیشتر دوستان خودم هستند» (کاوه، ۳۱ ساله، مجرد، دانشجوی پناهنده سیاسی).

یا تفسیر نیلوفر از روابطش با دیگر ایرانی‌ها در دو مقطع زمانی متفاوت از تجربه مهاجرت که نشان‌دهنده اهمیت باورهای سیاسی، دینی و فرهنگی ایرانی‌ها در تشکیل گروه‌های ایرانی در بیرون از ایران است؛

«من در ابتدای ورودم که حجاب نداشتم بیشتر با بچه‌های غیرمذهبی ارتباط داشتم، اما الآن بیشتر روابطم با بچه‌های متشرع است. با آن‌ها برنامه‌های منظم برای خواندن و مطالعه قرآن و ادبیات داریم. در جمع

ناهمگونی‌های ناهمگرای مهاجرت ایرانی و محدودیت‌های معنایی و نظری دیاسپورا ... ۹۷

بچه‌های مذهبی بیشتر احساس فشار سیاسی دارم و محدودیت برای اعمال نظر سیاسی. چون در جمع بچه‌های متشرع بعضی موافق نظام هستند؛ اما به‌طور کلی، با وجود تفاوت‌های سیاسی احساس نزدیکی بیشتری به بچه‌های متشرع دارم» (نیلوفر، ۳۹ ساله، مطلقه، دانشجو، معلم، دارای حجاب).

یا روایت غزل که گرایش‌های صوفی‌گرایانه دارد. روایت او نشان می‌دهد که روی آوردن ایرانی‌های مهاجر به سبک‌های زندگی متضاد با ارزش‌های فرهنگی ایرانی و آمیختگی بسیار با فرهنگی بیگانه، توسط دیگر ایرانی‌ها به‌عنوان از دست دادن اصالت فرهنگی و بی‌ریشگی فهم و تفسیر می‌شود و می‌تواند به پس‌زده شدن فرد توسط دیگر ایرانی‌ها منتهی شود؛

«من و خانواده‌ام خیلی با دیگران ارتباط نداریم و ارتباط ما با فرانسوی‌ها و دیگران به روابط کاری و درس محدود می‌شود؛ اما از جمع‌های ایرانی خوشم نمی‌آید. طرف از ایران می‌آید اینجا و با الکل و کافه (خوردن قهوه، رفتن به کافه) خودش را خفه می‌کند» (غزل، ۳۹ ساله، متأهل و دارای دو فرزند، دانشجوی پست دکتری و نمایش‌نامه‌نویس).

و نیز، روایت مهرداد که نشان‌دهنده واکنش برخی از ایرانی‌ها به حفظ باورهای و اعتقادهای دینی دیگر ایرانی‌ها در جایگاه مهاجر است؛

«برخی ایرانی‌ها مسخره می‌کنند و رفتارهای مزخرفی دارند. از آنجا رانده‌شده و از اینجا مانده هستند... بهم گفت تو با این عقایدت (رعایت محدودیت‌های دینی نوشیدنی و خوراکی) چرا آمده‌ای فرانسه؟ برو کربلا درس بخوان!» (مهرداد، ۲۸ ساله، متأهل (عقد کرده)، دانشجو، دارای دفتر حقوقی در تهران).

بر پایه روایت‌ها، تضاد سبک زندگی پیش و پس از مهاجرت، بیشتر در حوزه زیست جنسی و پایبندی به محدودیت‌های دینی خوراکی و نوشیدنی و انجام اعمال مذهبی تجربه می‌شود. هرچند در حوزه زیست جنسی، به دلیل هنجارهای فرهنگی جامعه ایرانی،

حساسیت‌های بیشتری در مورد زنان و دختران جوان و سبک زندگی ایشان در بیرون از ایران وجود دارد؛ اما نمی‌توان آن را تجربه‌ای کاملاً زنانه دانست.

«خانواده‌ام سبک روابط (عاطفی-جنسی) من در اینجا را نمی‌پذیرند. من این رابطه را از خانواده‌ام و دیگرانی که ممکن است خانواده یا آشنایانم را بشناسند پنهان می‌کنم. من محدودیت‌هایم را برای پارتنر (دوست پسر) فرانسوی‌ام گفته‌ام، اما برای یک خارجی، فهم آن سخت است» (ندا، ۲۷ ساله، هم‌خانه با مرد فرانسوی، دانشجو).

و روایت هانی:

«در اینجا با یک گروه از دوستان ایرانی شناخته‌شده ارتباط داریم و دورهم جمع می‌شویم و ارتباط با فرانسوی‌ها ارتباط‌های کاری است. خوب مسأله من در اینجا آن است که افرادی که خانواده‌ام را در ایران می‌شناسند و با آن‌ها ارتباط دارند یا فردی که خودش برای من مهم است، از تغییر در شیوه زندگی‌ام (عدم پایبندی به محدودیت‌های دینی خوراکی و نوشیدنی و انجام ندادن اعمال دینی) آگاه شود» (هانی، ۴۱ ساله، متأهل و دارای یک فرزند، مدرس دانشگاه در فرانسه).

بنا بر آنچه در مورد ویژگی‌های روابط ایرانی‌های مهاجر در بیرون از ایران گفته شد، خواه در قالب تفسیرهای ذهنی خواه در قالب تجربه‌های عینی، توانایی سازمان‌دهی و تشکیل یک اجتماع همبسته از گروه‌ها و اجتماع‌های پراکنده از آن‌ها در بیرون از ایران که بازنمایاننده مهاجرت ایرانی در تکرر و ناهمگونی‌های آن باشد، مورد تردید است. به‌طور خلاصه، هرچند ایرانی‌های مهاجر در بیرون از ایران دارای پراکندگی جمعیتی در پنج قاره جهان هستند؛ اما این جمعیت به دلایل سیاسی و مذهبی و همچنین فرهنگی در درون خود، دارای چنان ناهمگونی و واگرایی‌ای است که نمی‌تواند تصویری از خود در قالب یک اجتماع همبسته و بازنمایاننده مهاجرت ایرانی به‌دست‌آمده دهد.

به‌طور کلی، گوناگونی و تکرر در رویکردهای سیاسی، مذهبی و فرهنگی ایرانی‌های مهاجر، به‌ویژه در سبک زندگی و وابستگی آن‌ها به یک طبقه «متوسط و اگر» و برخوردار از میزان بالای سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی و همچنین، ناهمگونی در دلایل و علت‌های

مهاجرت و فهم مهاجران ایرانی از مهاجرت و نیز، چگونگی رابطه آن‌ها با جامعه میزبان و دیگر ایرانی‌ها، همگی نشان‌دهنده پیچیدگی‌های مهاجرت ایرانی و تجربه ایرانی‌های مهاجر از مهاجرت است؛ بنابراین، می‌توان گفت پیچیدگی‌های معناسازی و تفسیر ایرانی‌ها از تجربه‌شان در مهاجرت، به‌اندازه‌ای متکثر و متنوع است که به بازنمایی مهاجرت ایرانی به‌صورت یک ناهمگونی ناهمگرا منجر شده است، به‌طوری‌که واژه دیاسپورا مفهومی متناسب و بازنمایاننده این ناهمگونی ناهمگرا نیست.

بحث و نتیجه‌گیری

فرضیه اصلی این مقاله، نامتناسب بودن مفهوم دیاسپورا برای نامیدن جمعیت پراکنده مهاجران ایرانی در بیرون از ایران به‌طورکلی و به‌ویژه در فرانسه، به‌دلیل پیچیدگی‌ها و ناهمگونی ناهمگرای این مهاجرت است. سه ویژگی مهاجرت ایرانی یعنی، یک مهاجرت طبقه متوسطی، فردگرایانه و انتخابی و نابرخوردار از اجتماع همبسته و بازنمایاننده تکثر و ناهمگونی، این مهاجرت را از دیگر مهاجرت‌های انجام‌شده، به‌ویژه از منطقه خاورمیانه به کشورهای غربی، از جمله اروپا متمایز می‌کند. بررسی روایت ایرانی‌های مورد گفت‌وگو در این پژوهش و تفسیر آن‌ها از تجربه مهاجرتی‌شان، نشان‌دهنده ویژگی بسیار مهم و متمایزکننده این مهاجرت به‌عنوان مهاجرتی متکثر و برخوردار از یک ناهمگونی ناهمگرا است. ناهمگونی ناهمگرا در مهاجرت ایرانی از یک‌سو، ریشه در وابستگی آن به یک طبقه متوسط واگرا دارد که با بهره‌مندی از میزان بالای سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی پیش و پس از مهاجرت، از ایجاد شبکه‌های اجتماعی و قومیتی سرباز می‌زند و از سوی دیگر، ریشه در گرایش‌های قوی فردگرایانه، بی‌اعتمادی نسبت دیگری ایرانی ناشناس و همچنین، وجود نزاع‌های سیاسی و مذهبی همچنان حل‌نشده میان ایرانی‌های بیرون از ایران دارد.

بر اساس آنچه در مورد ویژگی‌های مهاجرت ایرانی و عدم تناسب آن با واژه دیاسپورا گفته شد، پیشنهاد مفهومی این پژوهش عبارت جایگزین مجمع‌الجزایر قومیتی^۱ است. هرچند استفان دوفوا، نظریه‌پرداز فرانسوی و متخصص در حوزه مطالعات دیاسپورا، واژه مجمع‌الجزایر و معادل آن به زبان فرانسه، یعنی آرشیپل^۲ را برای گونه‌سازی شیوه ساخت تجربه گروهی مهاجران در بیرون از سرزمین مادری به‌کارگرفته‌است؛ اما مفهوم‌سازی و

1. Archipelago ethnicity

2. Archipel

پردازش مفهومی این پژوهش، تنها شباهتی صوری با ایده این نظریه پرداز دارد. ساخت مفهوم و عبارت مجمع‌الجزایر قومیتی به‌عنوان جایگزین واژه دیاسپورا برای توصیف مهاجرت ایرانی، ریشه در توصیف‌های ضمنی افراد مورد گفت‌وگو از روابط میان ایرانی‌های مهاجر در بیرون از ایران و تصویر انتزاعی مهاجرت ایرانی در کلیتش دارد. همچنین، در تفاوت با نظریه دوفوا، نامیدن مهاجرت ایرانی با عبارت مجمع‌الجزایر قومیتی، مبتنی بر وجه سیاسی تجربه گروهی مهاجران ایرانی و روابط ایشان با حکومت حاکم در سرزمین مادری نیست؛ بلکه به ناهمگونی سبک‌زندگی ایرانی‌های مهاجر بازمی‌گردد.

در علم جغرافیا، مجمع‌الجزایر با اشاره به مفهومی خاص از فضا، به فضای جغرافیایی گفته می‌شود که لزوماً «پیوسته»^۱ نیست و دربرگیرنده مجموعه جزیره‌هایی گسترده شده در سطح نسبتاً وسیعی از دریا است^۲ که این جزیره‌های پراکنده و دورافتاده از هم به‌وسیله پیوندهای شبکه‌ای در زیر دریا بهم مرتبط می‌شوند و تداعی‌کننده یک فضای ظاهراً ناپیوسته، اما در واقعیت «بهم‌پیوسته»^۳ هستند. مهاجرت ایرانی و ویژگی‌های خاص آن، در این پژوهش به‌صورت انتزاعی تداعی‌کننده یک مجمع‌الجزایر اما مجمع‌الجزایری قومیتی است. در فهمی استعاری، مهاجرت ایرانی به‌مانند دریایی قابل‌تصور است که گروه‌ها و اجتماع‌های پراکنده ایرانی‌های مهاجر را به‌مثابه جزیره‌هایی پراکنده و دورافتاده از هم دربرگرفته است. هر جزیره بسته به اندازه خود، در واقع، بازنمایی‌کننده گروه‌های کوچک و بزرگی از ایرانی‌های مهاجر است که به‌دلیل نزدیکی در باورهای مذهبی، رویکردهای سیاسی و به‌طورکلی، سبک زندگی، گرد هم آمده‌اند؛ درحالی‌که هر اجتماع و گروه در جزیره خود و به‌دوراز دیگر جزیره‌ها و به‌صورتی منزوی زندگی می‌کند.

شکل‌گیری هریک از جزیره‌های این مجمع‌الجزایر ایرانی، یعنی گروه‌ها و اجتماع‌های کوچک یا نسبتاً بزرگ از ایرانی‌های مهاجر با چگونگی مهاجرت، یعنی اجباری یا اختیاری بودن آن، موضع سیاسی نسبت به نظام جمهوری اسلامی، باورهای دینی و مذهبی در جامعه جدید، به‌ویژه متشرع بودن یا نبودن و همچنین، برخورداری از سبک زندگی نزدیک به هم در مصرف فرهنگی، گذران فراغت، میزان سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی و به‌طورکلی، مصرف فرهنگی ایشان، تعریف می‌شود. تجربه مهاجرت ایرانی، آمیخته‌ای است

1. Continued

2. <https://www.larousse.fr/dictionnaires/francais/archipel/5065/locution?q=archipel#10965793>

3. Cohesion

ناهمگونی‌های ناهمگرای مهاجرت ایرانی و محدودیت‌های معنایی و نظری دیاسپورا ... ۱۰۱

از تجربه اعتماد و بی‌اعتمادی، هراس و فرار، طرد، قضاوت شدن و قضاوت کردن و فاصله و گسستی که به تجربه مهاجرت ایرانی پیچیدگی‌های ویژه‌ای می‌بخشد. ناهمگونی ناهمگرا میان اجتماع‌های جزیره‌گون، پراکنده و منزوی از هم از یک سو و پیچیدگی‌های تجربه مهاجر ایرانی به دلیل این ناهمگونی‌ها از سوی دیگر، مانع از ایجاد یک اجتماع همبسته از مهاجران ایرانی و بازنمایاننده گوناگونی و تکثر مهاجرت ایرانی شده و هرگونه تبادل در میان این گروه‌های پراکنده را محدود و تبادل آن‌ها با جامعه ایرانی را به صورت فردی و پراکنده درمی‌آورد. با این حال، این جزیره‌ها دارای یک وجه اشتراکی، یعنی وابستگی به سرزمین ایران و فرهنگ ایرانی هستند که این جزایر پراکنده، دور از هم منزوی و ناهمگون را به هم پیوند می‌دهد. در واقع، تنها رشته پیونددهنده این جزایر پراکنده و ناهمگون در قالب یک مجمع‌الجزایر قومیتی به واسطه «ایرانی بودن» آن‌ها است.

در مروری مقایسه‌ای میان مهاجرت ایرانی با دیگر مهاجرت‌ها، این مقاله با پاسخ به این پرسش پایان می‌گیرد که آیا دیاسپورا بودن یک امتیاز است؟ و آیا ایرانی‌های مهاجر به دلیل عدم بهره‌مندی از دیاسپورا از امتیاز یا امتیازهای دیاسپورا محروم هستند؟ هرچند اینکه دیاسپورا بودن یک مهاجرت مزیت است یا خیر، موضوع این پژوهش نیست و خود می‌تواند موضوع پژوهش جداگانه‌ای باشد؛ اما در این پژوهش دیاسپورا بودن یک جمعیت مهاجر به‌عنوان یک مزیت فهم نمی‌شود. در تمایز میان دیاسپوراهای بزرگ جمعیتی چون ارمنی‌ها و یهودی‌ها و حتی در مهاجرت‌های جدیدتر مانند مهاجرت ترک‌ها و چینی‌ها، با مهاجرت ایرانی، دیاسپورا دارای چند ویژگی مهم است که مهاجرت ایرانی فاقد آن است. نخست، رابطه با کشور میزبان و مادری. دیاسپورا در قالب گروه‌ها و اجتماع‌های بزرگ جمعیتی، به واسطه تشکیل اجتماع‌ها و گروه‌های همبسته و دارای تبادل‌های پیوسته میان خود و دو جامعه میزبان و مادر، می‌تواند دست‌آوردهای مشخص و محسوس را برای هر دو جامعه داشته باشد. این در حالی است که مهاجران ایرانی، به‌ویژه در اروپا، هم به علت جمعیت کوچک و هم پراکندگی ناهمگرای درونی خود، فاقد رابطه پیوسته و سازماندهی شده با دو جامعه میزبان و ایرانی بوده و با داشتن روابط فردی و پراکنده، نمی‌توانند آورده محسوس و چشم‌گیری را چه برای جامعه ایرانی و چه جامعه میزبان داشته باشند. دوم، با در نظر گرفتن دیاسپورا به‌عنوان ابزار مفهومی و توصیف‌کننده مهاجرت برخوردار از اجتماع همبسته و بازنمایاننده مهاجرت در تکثر خود، تشکیل دیاسپورا را می‌توان به‌عنوان گرایش پنهان و ضمنی به پررنگ کردن تمایزهای خود از

زمینه، یعنی کشور میزبان تفسیر کرد؛ درحالی که مهاجرت ایرانی طبقه متوسطی، نه گرایش به متمایز شدن که به گم شدن و ناپدید شدن در جامعه میزبان دارد. بنابراین، به طور کلی، مهاجرت ایرانی را شاید بتوان از منظر دسترسی به سرمایه‌های گوناگون، مهاجرتی «فرهنگی‌تر»، «متشخص‌تر» و «فرهیخته‌تر» به شمار آورد؛ اما از آنجاکه مهاجرتی «اتمیزه‌شده» و سازمان‌دهی نشده است، برای نمونه در مقایسه با مهاجرت ترک، مهاجرتی با آورده‌های چشمگیر و در نتیجه، تأثیرگذار نداشته و نمی‌تواند نماینده یک فرهنگ متفاوت در خاورمیانه باشد. از این‌رو، مهاجرت ایرانی را نمی‌توان به‌عنوان سفیر فرهنگی ایران در کشورهای دیگر بازشناخت.

تشکر و سپاسگزاری

این نوشتار پژوهشی مرهون راهنمایی‌های بسیار سازنده دکتر محمدتقی کرمی دانشیار گروه مطالعات زنان دانشگاه علامه طباطبائی است. سهم ایشان در این مقاله انکارناشدنی است. همچنین، می‌بایست از اریک مسه استاد جامعه‌شناسی دانشگاه بوردو فرانسه که راهنمایی پایان‌نامه دکتری اینجانب را برعهده داشتند و مهاجران ایرانی که در دو شهر بوردو و پاریس انجام مصاحبه را پذیرفتند، سپاسگزاری کنم.

Reference

- Adelhah, F (2003). « *Partir sans quitter, quitter sans partir* ». *Critique Internationale*. Presses de sciences po. p.141-155. <hal-01018193> HAL Id: hal-01018193 <https://hal-sciencespo.archives-ouvertes.fr/hal-01018193>
- Adelhah, F. (2004). « *Expatriation et notabilité. L'évergétisme et la diaspora iranienne* », *Politix*. 65(1): 73-92. DOI: 10.3406/polix.2004.1610.
- Alaedini, P. Emami, Y. (2005). "**International Migration and Poverty: The Iranian Case**". *Social Welfare*. 5 (18): 169-200, URL: <http://refahj.uswr.ac.ir/article-1-1937-fa.html>
- Alinejad, D. (2011). "**Mapping homelands through virtual spaces: Transnational embodiment and Iranian diaspora bloggers**", *Global Networks*, 11(1): 43-62.
- Armstrong, J. A. (1976). "**Mobilized and Proletarian Diasporas**". *American Political Science Review*. 70 (2). p. 393-408.
- Azadarmaki, T. (2007). *The Sociology of the Iranian Family*, Tehran: Samt.
- Barret C & Charvet, J-P & Dupuy, G& Sivignon, M. (2000). *Dictionnaire de géographie humaine*. Liris.
- Baumann, M. (2000). « **Diaspora: genealogies or semantics and transcultural comparison** », *Numen*, 47(3): 313-337. DOI: 10.1163/156852700511577.
- Bazin, M. (2000). « **Méditerranée orientale et monde turco-iranien: une aire productrice de diasporas?** ». *Cahiers d'Études sur la Méditerranée Orientale et le monde Turco-Iranien*. 30 : 13-32. URL: <http://cemoti.revues.org/639>.
- Becker, H.S. (2002), *Les ficelles du métier: comment conduire sa recherche en sciences sociales*, Paris: La Découverte.
- Bosc, S. (2013). « **Tous en classes moyennes?** ». *La documentation française*. Paris.
- Bosc, S. (2014). « **Les classes moyennes: une notion protéiforme et ambivalente** ». *Cahiers français*. (378) : 2-7.
- Bozorgmehr, M. Douglas, D. (2011). "**Success(ion): Second-Generation Iranian Americans**", *Iranian Studies*. 44. (1) : 3-24.
- Chédemail, S. (1998). *Migrants internationaux et diasporas*. Paris : Armand Colin.
- Chédemail, S. (1999). « **Migrants internationaux et diasporas** ». Coll. Prépas Géographie. In: *Annales de Géographie*, t. 108 (605). (www.persee.fr/doc/geo_0003_4010_1999_num_108_605_21773_t1_0097_0000_1.)
- Cohen, R. (1997). *Global Diasporas. An introduction*. Londres : UCL Press. coll. Global diasporas. p 21-26.
- Coulangeon, P. (2014). « **Culture et mode de vie des classes moyennes: quelles évolutions?** », *Cahiers français*, (378) : p 2-7.

- De Tapia, S. (1994). « *L'émigration turque: circulation migratoire et diasporas* ». L'Espace géographique. 23(1) : 9-28.
- De Tapia, S. (2006). « *Les Turcs expatriés en 2005-2006: combien sont-ils? Où sont-ils?* », Revue européenne des migrations internationales [En ligne]. 22 (3) : 229-256. URL: <http://journals.openedition.org/remi/3421>.
- Dehghani, J. and S. Bahrami. (2017). “*Evaluating the impact of diasporic actions on the Islamic Republic of Iran’s foreign policy: A case study of Iranian diaspora in the United States*”, Research Letter of Political Science, 12(4): 39-68.
- Digard, J. P. (2001). “*Typologie de la diaspora iranienne*”, Les Cahiers de l’Orient, (49): 113-124. Abstracta Iranica. Revue bibliographique pour le domaine irano-aryen, (Volume 22).
- Dufoix, S. (1999). « *Chronique bibliographique: l’objet diaspora en questions* », Cultures & Conflits [En ligne]. N° 33-34. p. 1147-163. URL: <http://conflits.revues.org/495>; DOI: 10.4000/conflits.495.
- Dufoix, S. (2003a). « *Qu’est-ce qu’une diaspora?* » dans: Stéphane Dufoix éd., *Les diasporas. Paris cedex 14, Presses Universitaires de France*. « *Que sais-je ?* » : 7-39. URL: <https://www-cairn-info.docelec.u-bordeaux.fr/les-diasporas-9782130539292.htm-page-7.htm>
- Dufoix, S. (2003b). « *Le maintien des liens: attachement et détachement* ». Les diasporas. Presses Universitaires de France. (75) : 68-93.
- Dufoix, S. (2004). « *De 'Diaspora' à 'diasporas'* ». La dynamique d'un nom propre S Dufoix - intervention à l'université de Paris I, - ch.s.univ-paris1.fr.
- Dufoix, S. (2009). *Deconstructing And Reconstructing diaspora: A Study In Socio-Historical Semantics*. Chapter Two In book: Transnationalism and the advent of a new (dis)order, Publisher: Brill, Editors: Eliezer Ben-Rafael and Yitzhak Sternberg, with Judith Bokser Liwerant and Josef Gorny. p.47-74. DOI: <https://doi.org/10.1163/ej.9789004174702.i-788.15>
- Dumont, G.F. (1996). « *Diaspora et valeurs républicaines en France. Georges Prevelakis, Les réseaux des diasporas* ». Kykem. Nicosie. p.355-371. halshs-01680995
- Elahi, B. P. M, Karim. (2011). “*Introduction: Iranian Diaspora*”, Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East, 31(2): 381-387.
- Ertul, & nnnkon. (2009). « *Culture immigrée/émigrée: l’exemple de la migration turque vers la France* ». Migrations Société. (123-124): 127-140. DOI 10.3917/migra.123.0127.
- Falahi, K. Monavarian A. (2008). “*A Study on the Factors of Elits (Human Capital) Immigration and Suggesting Appropiates To Prevent this Phenomenon*”. Knowledge and Development. 15(24): 103- 132.
- Gokalp, A. (1986). « *L’immigration turque en Europe occidentale: repères et tendances* ». Travaux de l’Institut de Géographie de Reims. (65-66) : 147-156.

ناهمگونی‌های ناهمگرای مهاجرت ایرانی و محدودیت‌های معنایی و نظری دیاسپورا ... ۱۰۵

- Gokalp, A. (1994). « *L'émigration turque: circulation migratoire et diasporas*, Stéphane De Tapia », L'Espace géographique. 23(1) : 19-28.
- Goux, D. Maurin, E. (2012). *Les nouvelles classes moyennes*, Paris : Éditions du Seuil et La République des Idées.
- Hall, S. (1990). « *Cultural identity and diaspora* ». Identity: Community, Culture. Difference, Ed. J. Rutherford. London: Lawrence and Wishart, p 222-37 (taylorfrancis.com.)
- Hauraix, S. (2016). « *Avec l'«ouverture», la culture iranienne rayonne un peu plus en France* ». revue de Téhéran. N° 130, <http://www.teheran.ir/spip.php?article2282#gsc.tab=0>.
- Karami Ghahi, M.T. Khazaei, T. Macé, É. (2017). « *La construction d'une féminité islamique idéale par le discours chiite orthodoxe en Iran: les dilemmes d'un encadrement orthodoxe de la modernisation* ». Cahiers du Genre. 2 (63): 167-186.
- Karami Ghahi. M.T. Khazaei, T. (2019). « *Construction of Femininity in Women Osoolgara Discourse Formations, Tactics and Mechanisms of Discourse* ». Journal of Woman & Society, 10 (38): 241-262.
- Karim, P. M. (2009). « *Reflections on Literature after the 1979 Revolution in Iran and in the Diaspora* », Radical History Review, (105): 151-155.
- Kaufmann, J.C. (2016). *L'entretien compréhensif*, Paris: Armand Colin.
- Kelly, M. (2011). « *Transnational diasporic identities: unity and diversity in Iranian-focused organizations in Sweden* », Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East, 31(2): 443-454.
- Khazaei, T. (2018). « *De l'individualité familiale à l'identification composite: La compréhension de l'expérience de genre des migrant.e.s iraniens.e.s en France* ». Thèse pour l'obtention du grade de docteur de l'université de Bordeaux.
- Khosravi, S. (2018). « *A Fragmented Diaspora: : Iranians in Sweden* », Nordic Journal of Migration Research, 8(2): 73-81.
- Koochakzadeh, L. (2015). « *Élections à distance et politique diasporique. Le cas de la diaspora iranienne au Canada* », Hommes & migrations. Revue française de référence sur les dynamiques migratoires, (1312) : 43-49.
- Lacoste, Y. (1986). « *Géopolitique des diasporas* ». Hérodote. 53 : 3-12.
- Malek, A. (2011). « *Public performances of identity negotiation in the Iranian diaspora: The New York Persian day parade* », Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East, 31(2): 388-410.
- Malek, A. (2016). « *Displaced, Re-Rooted, Transnational: Consideration in Theory and Practice of Being Iranian Outside Iran* », Identity and Exile: The Iranian Diaspora Between Solidarity and Difference, (40): 24-31.
- Martuccelli, D. (1995). *Décalages*. Paris: PUF.

- McAuliffe, C. (2007). "*A home far away? Religious identity and transnational relations in the Iranian diaspora*", *Global Networks*, 7(3): 307-327.
- McAuliffe, C. (2008). "*Transnationalism within: Internal diversity in the Iranian diaspora*", *Australian Geographer*, 39(1): 63-80.
- McAuliffe, C. (2016). *Unsettling the Iranian Diaspora: Nation, Religion and the Conditions of Exile*. Identity and Exile The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference, 32.
- McCrindle, M. and E. Wolfinger. (2011). *The ABC of XYZ: Understanding the Global Generations*, UNSW Press, Sydney.
- Mohabbat-Kar, R. (2016). *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, The Heinrich Böll Foundation in co-operation with Transparency for Iran. (40).
- Mohamadi Alamouti, M. (2005). "*Globalization and Brain Drain: Review of Iran's experiences*". *Social Welfare*. 4(15): 209-232.
- Naficy, H. (1999). "*The Making of Exile Cultures: Iranian Television in Los Angeles*", University of Minnesota Press, Minneapolis.
- Naficy, H. (2001). *An Accented Cinema: Exilic and Diasporic Filmmaking*, Princeton University Press.
- Nassehi-Behnam, V. (2000). "*Diaspora iranienne en France: changement et continuité*", CEMOTI, Cahiers d'Études sur la Méditerranée Orientale et le monde Turco-Iranien, 30(1) : 135-150.
- Neuve-Eglise, A. (2007). « *La diaspora iranienne dans le monde: un acteur transnational au centrale? De flux et de jeux d'influences multiples* », revue de Téhéran. (14).
- Noiriel, G. (1991). « *Qu'est-ce qu'une communauté immigrée?* », in Pierre Milza et Denis Peschanski, eds., *Italiens et Espagnols en France 1938-1946*. Paris. IHTP. P. 309-312.
- Rigoni, I. (2005). « *Migrants de Turquie: un demi-siècle de présence en Europe occidentale* ». *Outre-Terre*. 1 (10): 325-337. DOI 10.3917/oute.010.0325
- Safran, W. (1991). "*Diasporas in modern societies: Myths of Homeland and Return*". *Diaspora: A journal of transnational studies*.1(1): 83-99. (muse.jhu.edu).
- Selected Findings of the (2016). *National Population and Housing Census, 2018 Tehran: Statistical Center of Iran*.
- Sheffer, G. (1986). *Modern Diasporas in international politics*, London: Croom Helm.
- Sullivan, Z. (2010). *Exiled Memories: Stories of Iranian Diaspora*. Temple University Press.
- Tenty, T. A. and C, Houston. (2013). "*The Iranian diaspora in Sydney: Migration experience of recent Iranian immigrants*", *Iranian Studies*, 46(4): 625-640.

ناهمگونی‌های ناهمگرای مهاجرت ایرانی و محدودیت‌های معنایی و نظری دیاسپورا ... ۱۰۷

- Vahabi, N. (2012). *Atlas de la diaspora iranienne*. Paris: Karthala.
- Van Hear, N. (1998). "New Diasporas. The Mass Exodus, Dispersal and Regrouping of Migrant Communities". Londres: UCL Press, coll. Global diasporas.
- Vertovec, S. (1997). *Three Meanings of "Diaspora," Exemplified among South Asian Religions*. *Diaspora: A Journal of Transnational Studies*, University of Toronto Press. 6 (3): 277-299. (muse.jhu.edu.)
- Werbner, P. (2011). "Paradoxes and postcolonial vernacular cosmopolitanism in South Asia and the diaspora", in: M. Roivisco & M. Nowicka (ed.), *The Ashgate Research Companion to Cosmopolitanism*, 107-123.
- World Economic Forum (2013). *The Human Capital Report*. Switzerland: World Economic Forum.

